

و جمیع الذهنیا و ما فیها بین دیریا و رکبته و بیده لوح مکتوب فیه لا تخفیت بینیا ولا شفای افقادت با جبریل من نهاد قال بنیا  
 مک المولت فقلت له يا مک المولت کیف تقدر علی قیصل سواح جمیع من فی الارض ره با و بجهرا قال الا ذری ان الذری  
 کلمابین رکبته و جمیع اخلاقی هیں صینی و پیرایی سبلغان المشرق والغارب فاذانفذ اجل عبد نظرت الیه فاذانظرت الیه  
 عرفت احوالی من الملاک کہ انه مقبوض عدو اعلی فی بطشوا به عیا بیون شرع رو حدا فما ذالم فی ما روح الحلقوم علمت ذلك فلم  
 يخفی علی شنی من امر و مدت یزدی فی انتزعته من جسد فی قبضه انتی و درین باب ردایات است که قرطیی بلا سند و تخریج  
 ذکر شکر و دود و از بیجا معلوم شد که قول ناظم که حال ملکین مشکل حال مک المولت است مفاد عبارت قرطیی است و حواب  
 حقیقی آنست که این امر ازان جنس است که ایمان بدان واجب است و تفاصیل اش سپر و علم آنی است زیرا که تفااصیل اکثر  
 نیامده با آنکه قرطیی بناء سوال بر عدم جواز حلول شخص او احمد در دو مکان در یک وقت کرد و داد و این قیاس احکام ایمان  
 ملک که برینی آدم است و قیاس فاسد است زیرا که ملک اکثر ارواح لطیفه اند و حق تعالی ایشان قادر فی بخشیده که بنی آدم  
 بر معرفتیش قادر نیستند تا بحسن آن چه رسد و یکی کی ایشان هایین سماوات ارض او را سمع از طرفه العین قطع  
 میکند و جلال سیوطی قائل است با اندیشیدن مذکورات کائن مقدور غیر خال برینی آدم است و کون در کانین در آن واحد  
 محل نیست و درین باب رسالت ایجاد کرد و ناشی القول المنجلي فی تقویات الولی تهاده اگرچه این کلام باطل و از  
 ہر دلیل عاطل است قال فی جمع لتشییت و قرطیی در کلام خود تعریض بهنسل اجسام اعراض کرد و سبط این جواب جای  
 دیگر از تذکرہ نزد شفاعت قرآن برای مومن نموده و این بحوزی در کتاب دخنه المشاق و الطرق الی الکعب الخلاق  
 حدیثی در باب ایمان توبہ بصورت حسنة آورده و سید علامہ محمد بن اسماعیل گفت که قول قرطیی بحق ملک از تواب عمال  
 خلاف چیزی است که مرا ظاهر شسته بلکہ ظاهر است که این اعراض نفسها اجسام میگردند و چنین عمل صالح در قبر و  
 جبال او وغیره بافع ازان در قدرت آسمیه و ایمان آورده ایم باحوال آخرت و عقل آنرا نیشناست و زکیفیت  
 آزاد میداند فاما الانومن ان الاعراض تنحدب جسما بقدرة خالق الاعراض والاجسام و سیوطی در رسالت المعانی الفیضیۃ  
 فی اور اکا الحقيقة که در جواب سیوطی تجد اعمال و تمجید موت بصورت کبیش تالیف کرد و نوشته تحقیق لاشامل لذلک  
 ولغیره و ان جمیع المعانی المعنولة عند ما تصوّر عنده الله تعالی بصورة الاجسام و شخصیة بصورة الاشخاص فان کتاب  
 لا شخصیه ولا کتاب کوئی تا مجموعین عنده و الاحادیث الغبیة تا طبقه به و شاہدہ لقال و ان روایت الناظم من ذلك فان الرائی  
 یہی فی مناسمه اجساما تادل با اعراض قلک لاجسام المرئیة ہی صورۃ تک الاعراض المعبرعنہا فی عالم المکولات بعد  
 احادیث تجد ایمان و کوئینہ و صلوٰۃ و صیام و ذلوب و خطایا و حکم و ذکار و لعنت و معروف و منکر و ایام و غیرہ که  
 سوق کرد و فخر اور دعتا و عن المسلمين خیر اسید علامہ محمد بن اسماعیل سیوطی و من تمام تکمیل احادیث و مافی معناها  
 لم یذکر السیوطی فی تکمیل الرسالۃ و ذکرها فی سائر کتب لا یتفقی ان یتوافق فی التقدیمی تجد الامال احتمالاً اسقی و در

در مشور زیر قول تعالیٰ الریحیعه الکمال الطیب و العمل الصالح و در چهارمین کتاب مکتب سی و هشت احادیث چند دین به ذکر کرد و هر که عارف آن احادیث است تجسس در عراض را با خبر صادق مصدق و حق بعلم رئیسین رسیده و در تفسیر تجسس در عراض زیر بحث میرزا آخوند اطالت کلام کرد و گفت که ان الموزون هر صور الاعمال و حافظان مجده لغت اعمال ہی التی توزن و سعن ابی الداؤد عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال بعض فی المیزان يوم القیامۃ شغل جن من حج اخرجه ابو داود والترمذی و محمد و ابن حبان الی غیره کتاب من الاحادیث الصیحة وہی الکمال الطیب و اختلافی من هم الحکیم + تقدیم ادھن الملائکة الکمال عجز پس برای شخص دو فرشتہ مثل دو کاتب اعمال قرار داده و عبارتش در منهج این است الذی لم یشیر ان تكون ملائکة السوال جاءه کثیراً یسی بعضهم منکرا و بعضهم نکیر افیبعث الی کل میت من هم اشنان کما کان الموکلان علیہ کتباً باموال ملکین انتی و حکیم ایضاً شافعی است و بار اشارت کرد ناظم در قول خود و قال بل ملائکة السوال بجماعۃ کتابت الاعمال + فبعضه خوب منکر یسمی و بعضها کمل له المذکور و سماه فی رسال الله کل میت اثنین صبھم بعثة اللطفتة + لیکن در جمیع استثنیت لغت بذه و دعوی هن سعی لا دلیل علیها و انا ہو قیاس شعبی کما قال شیخ فتاویٰ علی الکتبة ولا بد فعل هنالقياس فاحوال الآخرة لا یجرب فی المقادیر علی احوال الدنيا ولا جواب لا بالایمان باور و بالتفصیل تفاصیل علی ای ادعی عالی و کلام حکیم ترمذی در وجه تسمیه این ملائکه بنکر و نکیر نقل اعن شرح الصدوق شیرازین کتاب بوضع خود مذکور شد و فلیراجبه ومن یقل میثل النبی گه قال عیاض صاحب المرضی + سید علام گفته لم یجد من قال ای میثل النبی صلیم فی القبر عند السوال انا قال فی شرح الصدوق انه شیخ الاسلام حافظ العصر ابو الفضل بن حجر علی کثیر فی المیزان حتی یرجی النبی صلیم فاجاب ای لم یرد فی حدث اونا ادعاه بعض من الشیخ به بغیر سند قوی ما مقول فی هذا الرجل ولا مجتہ فیه لآن الاشارة الی ای اخبار فی المیزان و این ہو آیا نظر مطابق جواب عیاض است زیرا که وی میرزا نکار در وحدت دین باب کرد و هکذا عنہ اجلابن حجر وقال لا اصل لهدنافی الا ثرہ و من عزیب ما تری العینان + ان السؤال فی القبر بالسریعی + افق هدنافی البختی و لواردة لغيره بعدی + بقیی نسبت است بسوی باتفاقه بعض کتابت ملبدہ است بصروف امام بقیی شیخ الاسلام علی الدین است ناظم در شرح الصدوق از فتاویٰ ایش نقل کرد که گفت ان المیت بکیبی بالسریعی و لم اقفت لذکر علی سند و مدل ای افظابن حجر عن ذکر فقال ظاهر احمدیت انه بالعریل قال و کنم سع ذکر ان یکون خطاب کل واحد بسانه انتی و ہو صحیح بعده ناظم به تبعیت اجماع اهل لغت فیسط لفظ منکر و نکیر کرد و لغته و ضبط منکر فتحة الکاف و فلسست اد دعی فیه من خلافن + یعنی میان ایمه لغت و حدیث کویم مجید الدین در قاموس بدان تصریح کرد و ذکر ابن یونس مرصحیناً ان الدین یا تیان المولانا + اسمهم البشیر والمبشر ولو اتفق فی ذا علی ما یوقن شیخ عاد الدین بن یونس از شافعی است متعل

او خلاف ماقول راجحه و علماه است و نظر حادیث را داشت و الفاظ احادیث درین باب بگرایات و مرات درین باب  
گذشته و همراه با نام آنها مسکون و نکیر آمده بلکه آنحضرت صدیق ممثل عمر بن خطاب فاروق رضی الله عنہ را فرموده فاما که نکر  
و نکر کرها تقدم و طبرانی در او سلط است حسن ز ابن عباس آن دعوه اسهم الکلکین الغزین باتیان فی القبر نکر و نکر و این شایست  
با آنکه کلام ابن پیوس مبنی بر تقدیر ملائکه است کما او عاه اخلاقی عن غیر دلیل داشتم در منشور و شرح الصدر و راجحه  
سؤال رافعهم ساخته و در این حرفی واحد مطابق دعوی این پیوس و علیینی سیت ذکر المذاک الشامل و الرائع

وقد اتى في موسى ضعيفه ان السوال من ثلاثة شرقيين + ورابع او اعلى الا ثنان + واحققاها كذا  
مع دومنان + نعمون حبيب مرفوعاً دروده فبيان القبر متلازمه كغيره ونكره ونكره ابي هاشم وبيته  
امدحه لا اصل يعني موضوع است وفهمه تابعي است فهو ذات وقف خلاه است وشيخ الاسلام حافظ ابن حجر الرازي  
پرسید زنگنه ورد پسند فيه این تهی و باین است اشاره در ظلم و سکون ذکر این روایت در مذکور نکرده تکرار السوال  
سبعه أيام یکرد السوال للاذان + فیما روا في سبعة أيام + يعني هر روز یکبار رسیده با چهار بار راتیه  
سؤال یکتفی کل اراده این بن حنبل + في لزهد عن طاؤس الحبر العدل + يعني ابو عقب احمد بن محمد بن  
ثابت شیخ اهل صفوی ابغدادی رحمه الله تعالى و ولی احمد الاعلام امام سنه قطب الامانیه الفقیر اسد  
المحدثین است از خلقی کثیر در جهان و شام و میں و عراق شنیده و ازوی شنیده بخاری و سلم و روایت کرد و انداد و رائے  
کشیده و کتب نافعه است و آبود سید در عجازر و قبول نیکاره و پیغمبری از اموال ملوكی تواند دنی و شهادت  
نهادی بر در صحن المد علیه و آن و سلم و حسید کرد که کی راه سینه در دور ابره در دشپم او بندی پیغمبری در سیر مجلدی تالیف شده  
و همین الجوزی مجلدی در سیره و مکاشره و فاقش در از وهم بیچ احوال سنه احمدی و اربعین و مائین در بعد اد بوده  
مند شیخ پل خوارصه است ذکر ذلک کله فی جمع التشتیت و محمر طور در اتحاف الشبلاد قدسی اهالت در ترجمه و  
نموده و طاؤس لقب ذکوان بن کیسان همیری تابعی فارسی عالم بیان جندی از اینها فارس است که کسری ایشان بسوی  
یکن سیل کرده بود در جنوب پنج بجهنم و لون که بلده درین است سکونت و هشت پنج کسر از صحابه دریافت و از زیده شاه است  
و عالیشه و ابو حیره و غيرهم اخذ نموده و ازوی این شهاب و خلقی کثیر روایت نموده و پورا ای علم و عمل از فضلا رضیان  
و علیه ای تابعی شهرتش کافی از وصف اوست چون خون عبد العزیز والی شد طاؤس او را بتوشت ای شست  
آن یکون علاج کل خیر افاسی عمل ایل اسخیر فقا عکفی بهام عظمه توفی سنه است و مایه و حدیث زناظم در مذکور ذکر داده  
و لفظه اخرج احمد فی الرزق و ابو نعیم فی الحکایة عن طاؤس قال ان الموتی يقتلون فی قبورهم سبعاً فکانوا يستحبون ان تطعم  
عنهم تلك الايام کويم این اثر مرسی است چنانکه در ظلم بران تنبیه کرده و اشارت بسوی اخراج ابو نعیم باین بیت نموده  
و بعد این اونغینه اخربه فی حلیةه الیها من درجهه + ابو نعیم کفت عاذ ظکریه بیش شهیر احمد بن عبید

صاحب کتاب حلیة الاولیاء وحکت سید علامه گفت کتاب فقیر جمیع کل سعی حسن و شنی علی تراجم افاضل لشیخ بیش

یعنی فطیر و استخاره فی حرم و حرم سلی و قل وی میں چھٹہ تصلی یعنی گلیہ درظاہر مرسلاست

لیکن نزدیکی انصاری از جمیع نعمان میکرد زیرا کہ آنچہ اپنے علماء مدرسه نام استلزم آئیت

کے بعد کل نزد شان علمی میں ایک حکم برقصیافی کی تھی کہ نکتہ پس این مخالف از صفات عاصم درخواست مرسلاست چنان

و جوہ متعقاد ایں حال کی معرفتیں بعدها با فعل حکمی میں وہیں میں بالاتفاقی تجویز شدیں میں استقری عصمه کاظم

و در حس لتشذیت گفتہ لم اجده کوئی شارع رہا کہ میں کوئی تسلیمی و دید الامسوال خالی مخلوس بالغیر و حکم الفع کا قد

فکروا با خلیلیں ایسے بمحاجل اشاریں میں حدیث طاؤس و ان کا مرسلا فانی حکم المرفع و ذلك لما تقریب صحن الفتن

و غیرہ ایں کل میان عن الصحابة و کعبہ الرمیبعین حالا سریع الامتناد فیہ فان رحکم المرفع فیکون و میکارون کل لان اوی

لتفتہ امور الآخرۃ والبرفع حالا یہ خل تخت الامتناد میں لا یوجہ الاعن بطرق النبویہ من الوجی قال الرازی فی الحصول اذ

قال الصحابی قول المیں للامتناد فیہ مجال فو محول علی السمع و تحسینا للظن و ماروی طاؤس میں ہذا القبول نتی فی مذکور

الاظلم و بر یعنی معرفت معاشر کلام ایکی میں فی تقدیم ملک کو سوال و کلام ایں یوں فی انہم جاودتیا سائل کی دلیل بحثات

والسینمات فاما ذی قیام و القیاس فیہ الباب من مدل خل عذر ذری الایمان

و اما الدسلی و فیہ الایمان و لا افتیاد حیث شانی الصادق و فیہ ان قد کانت المعنی ابتداء

برون اطعما میں استھبایہ و گذشت قول طاؤس انہم کا نوامیتیون ان پیغمبر عزت مکمل الایام و ظاهر است کہ وہ

یسیجیون ضمیر رای صحابیت کا قال الناظم فی طول علیک السبعة الایام معونۃ فی ذلك المقام تعلیم ان کہ

اطعام مموضت میں مدلول سیاق اثر طاؤس است و ماروی میں است بر حوق صدرۃ بیت و نقیق آن پر ای مروہ و تقبیہ و پیش

اتشار العبد تعالی خواہ آمد و مثیل ذلك جاد عن بجهاد عیاله من عاصیین و شاهد امر و بجاہلوا بجاہل

مقری کی فسری سائب بن ابی السائب میں از سعد بن ابی وفا و معاذ و میراث و براہن عباس میں بر قرآن کریم

را عرض نموده و نزد ہر آیت تو قفت میکرو و می پرسید کہ در کدام کیا مرا نازل شدہ است و قصہ پرورد و بیار فرمی کرد

تا انکہ بسزین بابل رسیدہ و هاروت راویہ کوچو و کوہ سرگون اوئیتہ ان پس تبع بر آور و بیو شان تاد

و خاتم درستہ کی صد و سی بودہ محاصل آنکہ مشیر دارت طاؤس از بجاہد ہم آمد و وابن عاصی و شاہزاد است و عنہ

ایضاً تجکش اکار و اسقی مفهورها سبعاہل منصفت یعنی جما گفتہ کث روح و رقیر ہفت و زمی پشہ

تا آنکہ سوال متفضی گرد و ابن جرجیح روایت کرد کہ روح منافق پھل روز در فتنہ می ماند و مومن ہفت روز کما

سیانی فی کلام الناظم ردی الحجج فی القبوریں وجیشتو هو امام حافظ منتخب ابن رجب لفظ فہر

سرور است و مذکور لتشذیت گفتہ و ہر امام عالم ضمیل کثیر الشایق رحمہ اللہ تعالی یعنی این ہمہ رابن حبیب کے بیان

روایت کرد و میکن و نفس هم رخوار ازین آثار سوق فخری هست والله علیم و عن عبید بن عمر و داده  
و خال و فیما ابو جرج اسند عبید بن عمر بن قتادة لیش ابو عاصم کی در محمد بنوت متولد شده قال اللهم وغیر کی  
اور از درگاه را تابعین شرده و بود قاضی اهل که کرد هر سه الدفعاتی و مجع ذکرا ذور تصریح است باهیفون سبها  
موصی و از دین ذوالتفاق یعنی مایع اثرا ناطق هر دو مثبور باین افظاع کورد و اخراج ابن حجر یعنی مصنف  
عن الحوش بن ابی الحارث عن عبید بن عمر قال یقین رجلان هر من مذاق فاما المؤمن سبعا و اما المذکون فیین  
سبعا مذاق سید علام ریضا زید و علم اره فیه عن ابن جرج کافی النظم فانه لذ و قوع غلطانی فقل النظم و هر داک رسی این  
الا اذ لا يألف قوله ولبن جرج اول اللئن ينکه قد صنفو العلم لذاته و بناه نفس حلیه اصلی بحق نبی

و عبید من کل جبر معنی یعنی امام احمد وغیره منص کرد و اندیشه اکابر ابن جرج اول کسی است که در اسلام تالیف  
کتب پرواخته و با تدوین علم ساخته عامری در غزال نوشته عبد الملک بن عبد العزیز بن جرج القرشی الکل اول من نصف  
الكتب فی الاسلام علی باقیل و قد اشی علیہ ابن حکیمان وغیره وفات فی سنه میسین و ماذا انتی و علام ابن حوث و حرطه  
بدر الصحاح لسته وغیره نوشته ایم و کواصم ام قدری کی فی کتبه ه ما قبل عزیز لابن جرج فانتبه ه همچنان  
الغرب ابن عبد البر فی تمهید و کوله من مقتطفه و در جمع التشتیت گفت التمید کتاب ابن عبد البر  
فضیل جامع وقدم ذکر ابن عبد البر انتی و دی از ایمه الکبری است تلاه فی شرح الوثطاء للغریبی ما بن رشیق و  
کذا ابو جب یعنی این هر دو مثل روایت ابن عیین قتل کرد و اند و چون این روایت مخالف روایت طاوس مجاہد است  
اظلم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکور و روایت عبید بن عمر کرد و گفته وابن عبید من مجاہد اجل  
کذا و من طاویں الخیر البیلال هاذ فی ذمان للصطف قتل ولد و قال قوم بلقاہ سعد وان  
بلقاہ بمحاج این بعد این کبراء التابعین جمله قتل قصی فی عهد عمر و ذات اول امویه ابتکن  
ابن جرج ذکر کرد و کولادت عبید بن عمر در عهد رسول خدا مسلم بوده و او را ویده پسر صحابی باشد و روایت صحابی ارجح  
از روایت تابعی است بعد ترجیح داده کردی از کبار التابعین است و صحابی نیست و او اول کسی است که در کعبه عمر  
رضی الدین مردم را وعظ گفته و قصص نیایا علیهم السلام بیان نموده و حکایات قرون خالیه و وحدو و عبید مذکور ساخته  
سید علام ریضا زید ناظم محتاج این ترجیح نبوو زیرا که میان روایت مجاہد و طاویس و روایت عبید بن عمر ترجیح منافات  
زیرا که عبید موافق آن هر دوست و سمع نیکن اینقدر زیاده کرد که این خاص بمومن است و مذاق سی و سه در زیاده برخواست  
مفتتن می بازد این در روایت زیادت است و زیادت عدل که منافی باشد مقبول است که اعرفت فی الاصول علوم  
احمد بیهقی فی المثلث ای راسوال  
من صفة الشکار و پیش ازین پندرین روایات گذشت و در چیزی از آنها ذکر نکری پرسوال نیست مگر در راهی تکرار

سر برادر پیر بدلش می‌گذاشتند و قدر من از خود پرسی جواب داد و گفت جواب این سوال فیضه‌جیر حق احمد  
الذی یپھیه کاریتی روایات خالی از ذکر تعدد و عدم نگران است پس اثبات تکرار میکند و نافر آن بیان و بگویی  
بریک باز و پنهان باز همرو و صادق می‌گاید ماقبل دکل صاحب امن الازاد، یقصد بماله و التعداد میعنی از  
افزای روایات مطلقاً پس از این بحث همه جمع فرد است زیکر همراه مصدا را فرد و بر تقدیر کشته میگذرد که مراد روایات به شکه  
هزار روایات مطلقاً پس از این بحث همه جمع فرد است زیکر همراه مصدا را فرد و بر تقدیر کشته میگذرد که مراد روایات به شکه  
هزار و سبع من غیر از آندر اگرچه قول او بصدق بالمرة والتعداد لما نوش فرمیست زیرا که روایات مقیده بجمع خالی زنگلار است  
و گفته قول او حکم کو هایت کحکو المطلقاً، و حکوهن اکز ماده الشفه، مشتملت که فرادش بآن همراه  
روایات طاووس و همایه است مراد به از روایات عبید بن عمير یعنی روایت آن همراه مقید بسبع سنت شعل طلاقه شبت  
بر روایت مقیده باربعین پس زیادت روایش چهوز زیادت شفه مقبول است که ماقدر مناه و این جواب بعینه در روایات آن  
هر دو روایت عبید بن عمير بخاری است نظر باید روایات مقیده مطلقاً حقیقته نباشد آن روایات و حکم مطلقاً است  
و اگر با ظلم قول خود دکلها جاده ای آخره صدف میگرد و غرض قول خود حکم رایک ای آخره چنین میگفت سه دکل همان  
عن القیو و مطلقاً هر دکل ماقید من زیاده الشفه، انصر و اعمی بود اول خود ظاهرت و اما ثالث پس از  
از حیثیت شمول جواب است برای اینچه خالی از تقید بسبع وغیره است و برای اینچه مقید بسبع نه غیره است زیرا که مقید  
بسبع مقید است نظر باید خالی از دست و این کثر روایات است و مطلق است نظر باید روایات اربعین چهارده صادق است  
که زیادت شفه است و جواب این است که اینچه مقید است از زیادت زیادت شفه است و بدین پیشتر اشارت کرد و گفته که حادث  
ترجم فرمیست پنابر عدم تنافی بین و ناظم برای حق میان روایات هناظم کرد و گفته که قرطبی بآن سابق گشته است

**الاژری** لقرطی کیف صنعت و بین روایات بها الخلاف حق، بان داوی البعض لوبیف الدای  
ابنیه ها اخراج بالجمع ذی و ذی هر اوقول قرطی است که در جواب سوال هار و گفته و حاشیه این است که در مقدمه  
شیخین و ترمذی آمده که طالکار سالمین و فخراند و قدیمی ابو داؤ و پیک مکار آمد و این اختلاف است با شخصیت  
و حدیث ابو را و دامیال دارد که مراد بدین سوال یکی داشیان هر دو باشد و مشارکت در آمدن بودند در پرسیدن پس از وی  
اقصیار پروردگار گشایش کرد و دیگر راترک واده زیرا که وی در حدیث این مخفته که در قبر او جرز یک مکار و گیری نمی‌گاید  
انشی هستید علامه فرموده این قاعده میان علماء معروف است که عدم ذکر ذکر عدم فرمیست انتقی گویی هم یعنی لست خدیون باید  
کلاوش و کلام امام قدحی است تا همین بیت اخیر وجود فرمیست و بعض شرح هم آنرا گرفته اند اما در جمیع اتفاقیت بدین عرض  
نموده که از این معرفت قال الناظم وجمله عن عبد الجليل الفصوی و فی شعب الایمان قول فادری مراجعت  
بن عطیه قیسی قصری است و شعب الایمان نام کتاب بحقی است که در این از وی این قول نقل کرد و است آبودا و د  
و انسانی و بخاری و تابع اذ ذی روایت کرد و اندروا احادیث او را اخراج نموده این جرج عسقلانی گفته صد و قیم قول



من تغير البدن والاشتباه وبعدها بعد عن شتباه البدن فان البدن شتبه كثيرا واما الارواح فضل ما تشبه  
 قل دينوضع زمام المهمش اهاب بدان الانبياء والآيات وهم تغيرون في عالم انطهر تغير ولم يغافل ذلك التغير اجمعى الى مجرد  
 ابدانهم كل هى باعترفنا وهم من صفات اراداتهم فانت ترى اخرين يغيرون شبيهين في الملة غایة الاشتباه وبين وعيها  
 غایة التباين وقل ان ترى بذلك اقبيها او سكانا شبيعا الا وجدته على نفس شكله وتناسبه وقل ان ترى آفة في بدن وفي  
 روح صاحبها آفة تناسبها ولمن امثال اصحاب الفراست احوال الناس من شكل البدن وقل ان ترى شكل اصحاب  
 وصورة جميلة وتركيبة الطيف الا وجدت الروح المعلقة بمناسبتها واذا كانت الملائكة تغير من غير بدن تحملونها كذلك  
 ا benign فهل رواح البشرة اولى والعدايب على الروح واجسد معها تفاق اهل السنة وكذا القول في النعيم وآخر ابن منته عن  
 ابن عباس فضي الله عنه قال ما تزال الحصورة حتى تناصر الروح ابجس فقول الروح للبسات فعلت ويقول العبد للروح  
 انت امرت انت سولت ففي بعثة نبيكم لا يكتفى ببعضها ان شكل المثلثة يجل متعدد بصيره وآخر ضريره فلابد من اتفاق المقادير  
 للضرير ان ارجى له هنا ثمار ولكن لا اصل اليها فقول العبد ضرير اكثير فربما قتنا ولها فايها المتعدى فيقولان كلها  
 فيقول لها الملك فاكيمها قد حكتها على انفسها يعني ان العبد للروح كاللطينة وهو اكثيرها اخرج الدافتري في الافراء  
 من حدث انس نحوه انتي وگذشت كرمه راجهار خاتمة وحكمه هر خانه جداست فراجده وحصل مني بيت ذكره  
آثرت كسرع بوعيه بذا شد ان زعن در لغعت ونارست باده عذاب ناساز او يك محبوسالي بالخلاص من  
صلائب الفتنه فانيه حرو واستین يا تارهالي بازدست ورشکان فته محبوس است تبعده از شیخ عبده اکلیل  
 قصری بواسطه جزوی نفل ابن روايت كره و لفته و عنده قد اورده الحجراني هو تصياني حيث المقصو  
 يعني جزوی های روايت را از روی آورده و آنرا پسند کرده و ابن روايت افاده نموده که ار روح را بعد موت حافظ  
 بکی نعم و دم عذاب بیسم سویم عین از عقاب ابن القیم فرموده مسئله مقر الارواح بعد الموت مسئله عظیمه لا تعلق بالامن  
 وقد قيل ان ارم اصحاب المؤمنین كلهم في اجهزة الشهداء و غيرهم لم يتم كبرة لغاية هر حدث كعبه امرها و اعم بندراني صيد  
 و شمرة و نحوها و لقوله تعالى فاما ان كان من المقربين فروح در حیان وجهته تعذيبه ولا روح مبغشه  
 من البدن الى شکنجه سقراطیه اخبارها في جنة نعيم واصحابه عین و حکم لها الاسلام و هو تین من سلامته من العذاب ملذته  
 ضاله و اخبارها لامن حسیم و مصلیه حسیم و قال يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى دنياك راضیه  
 عرضیه خادمی في عبادی علاوه خلی جنتیه قال جماعة من الصالحة والتابعین شیعیان شیعیان شیعیان  
 خروجها من الدنيا على اسان الملك بشارة و بیویه قوله تعالى نے مومن آں پسین قیل ادخل الجنة قال  
 يالیت قومی بیعملون و کلام و میرار و اپن پیش ازین گذشت و ابن القیم گفتہ ان الارواح متفاوتة فی سفر  
 فی ابریخ انفسهم تفاوت ولا تعارض بین الارواح فی اعلى علیین و سماواتیین و هم تتفاوتون فی منازلهم

الله رأى لهم النبي ص عذابه في سيلة الاصرار ونها اسوان في جهنم طير خضر ترجم في الجنة حيث شاءت وهي امرؤ بعض الشهداء  
ذبحهم فان منهم من عين عن خواص ابنته امرين وغيره ونهم من يكون على باب الجنة ونهم من يكون محبوسا في قبره ونهم من يكون  
محبوسا في الارض لم يحصل روحه الى الملاك الاعلى فانها كانت روح حافظة ارضية فان النفس الارضية لا تجتمع الا نفس  
السماء وترى كما انها لا تجتمع في الدنيا فالروح بعد المفارقة تلتحق بالسماوات والروح من حب ونها ارواح تكون في تنور  
الزناة وآثر ارواح في نهر الدم الى غير ذلك فليس للارواح سعيد بها وشقيها مستقر واحد وكلها على اختلاف محالها وتبائن  
مقارناتها الصالحة بحسبها في قبورها الحصول من النعيم والعقاب ما كتب له انتهى وانما ابن القيم ازتفاوت مقارنات  
ذكر كردوا قول اهل علم وآثار صحابه واغياره فنوفد شاهد وعاشر دوست ضبط آن محمد در زیبا خواهان درازی است ذهل  
بن شرسیل گفتة ارواح آن فرعون در جوان طیرسود مستینج وشام بزرگی آینداین است عرض آنها ارواح شهداء  
در جوان طير خضرست وآولاد سین که حکمت زیده عصافیر اند در جهنت ونحوه عن الضحاك بدون ذکر الاولاد ونحوه من  
ابن سعید وذرین باب روایات بسیار است که در در مشور آنها را آورد و در جمیع لتشییت بابی در عذاب کافر در قبر از طبعی  
عقل کرده وقصه الوجه وعذاب ابن هبیم ذکر نموده و حدیث ابی امامه در در ویای آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نزد ابن حزم در ابن  
جیان و حاکم و هبیقی و طبری است و در این الواقع عذاب رجال ونساء کاذبین وزناة ذکور است ایضاً نموده و گفتة و  
نی ادعیات حدیث طویل رائی صعلک عوالم من المغذیین فاسمعاً عاصل از اعلام من مجموع ما در این الارواح بعد الموت من غمته  
او سعدیه آن القیم که گفتة عذاب قبر وگونه است یکی داشتم و آن عذاب کفار و بعض عصاره است و عدم منقطع و آن هذا  
عصارات غفیت انجام کنم است مرتفع می شود از ایشان و این رفع گاهی بدعا یا صدقه و نحو آن باشد و در بدائع گفتة از خط  
قاضی ابو الحعلی در تعالیق نقل کرده ام که لا بد من انقطاع عذاب القبر لانه من عذاب الدنيا والدنيا ما فيها منقطع فلا بد این  
الفتن والبلاء ولا يرى من مقدار مدة ذلك و در شرح الصدور بعد این نقل گفتة و مورده است قول جبار لکفای جمعه بجهود  
پنهان طعم الموت حين تقوم القيمة فاذا صبح باهل القبور يقول الكافر يا ولینا من بعثنا من هن و قدنا فاقول الموت لی  
جنبه هنذا صاد عن الرحمن و صدق المسلمين انتی سید علامه گفتة و اذا عرفت هنذا فقول انا نظم امن الارواح  
ما يكون محبوسا عن فتنه ام اجهده بیل ظاهره الاستفتاس من الاحادیث من اول الكتاب ذا خذه من فتنه القبر ولا يجيئها ولد  
اعلم ببراءه انها فتنه اخرى وهنذا المسئلہ اذن دیفه او دعتها کو اسسه تلطیفه هم اسئله تقویم روح  
ابو حیث شعیر و محدث و محبوب است چنانکه ظاهر سائرها است و شرط معنی علو است و کراسه واحد کرازی است فلان بجهه  
وابو حیث شعیر و محدث و محبوب است چنانکه ظاهر سائرها است و شرط معنی علو است و کراسه واحد کرازی است فلان بجهه  
الصیخت السعیک التراب به و ما و مدنی و تفسیر خود گفتة حصل کراسه علو است و منه قیل للصحیفة الکلاسیة انتی مرا و بکسره  
در بخا جزو کتاب است ضمانتها فوائد اضافیه ، لمن له اهليه ایسیه ، لیقال ضمانته الشی تضمینها فتضمن

وكل شئ جعلته في وعاء فقد صفت اياده وفتحت بالضرر كذا كذا اسما ما شئت عليه و كان في شخص اي في طيبة فمرة ثانية  
 مغرب فيما است وانه من معنى موئس است وكذا كل ما يونش به اذ شهرت بحق صلة البطل والوايلين يصرفاها  
من واحد يعني ما مران سار متضع و ظاهر گردید و تجمع لتشخيص نوشته بذهار رسائله لم يقف عليهما ولا اعتقادها استه  
 واما بالآخر بالا بکاره من ليس اهل الخطأ الا ثالثه با دربعي اسرع وکی بالبعد لم يبادر به لشيء بالطريق في بلدة  
 يعني چون این رساله از من شهور شد واحدی آن را نمی شناخت که سید محمد بن نبودشتا ای باشکار کرد و گفت که مخصوصون این  
 رساله صريح نیست و همین هست حال ترا واقفان هر زمان که چه رچه رانی داشند و دست ایشان تاور و هطلش نرسیده نزد  
 و قوف بران تفعیل بر دوا نکار سیکنده و کذبوا باید که بحیطوا الجمله و تفصیلا در اصول حجت الکار عالم بلوع باعج تحقیقی شود و گفت  
 که سکونت حضیقی اعلیید راه بسیاری از سلکان دین زده است داز بر کات شرع بین در جات احادیث و آیات  
کتاب ستین و سنت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم خروص مساخته الامر عصمه الله تعالى تفعیل با هم فلیعتد بر و من بعد المیں  
 من اهل المعتقد فإنك ذو حِسْاقَةٍ بخلاف ای دیگر یا مرا و بعتره که در چیخ غلطه اطلاق است و با هم او ایمه علم  
 یعنی اول صاحب حاقت و سفاهت است که با وجود علم مبادرت باشکار کرده و ثانی که ضعیف الاطلاق تفعیل با هم فلیعتد بر و من بعد المیں  
 نا توان بین است یقال که الشیعی یکه باکسر که و رکا که ای رق و ضعف هم و کیک و منه قولهم انقطعه من صیث رک  
 ما مصل آنکه ایکار را هم حاقت و ایکار عالم را کلت است و آین بلاعی است که کتر کسی نرا هم علم را بینه دین ازان نجات  
 یافته خصوصاً از دست معاصرین که غالباً معاشرین و حسودانه علی قاری و امثال او را نیز از دست این جمله فرباده است  
 و همین متقد میں او نیکن حق تعالی حق را باقی و باطن افای میگرداند فصنف ما الفته عن بذلك فانه  
 لمویقتل و امن اهلة و اهنا يصلحه اللَا فَادِه و ذ و ادب ترجی له السیاده و ترجیع لتشخصیت گفت  
 کان و قع ایکار من جماعت من اهل عصره لما اشتملت عليه الکراسته التي ذكرها و ذکر القصور بهم عن معرفة ما عرفوا و لغه و صنفه  
 فصلان بعد و کس مولفه هم نکم کیونا من ایه انتی و قراء بیادت در چیخاری است و تقدیم بر غیر خود است اهل علیکم فتنه  
 بر تلمیذ اقتدار شیخ در احوال و اسرارش و اجب است و اگر هستاد باشگرد سیاست کند شاگرد را باید که با و مزاح نهاده  
 بلکه در تو قیر تعظیم و ہمیشہ بغيرزاده و با دی معامله با جان و تجیت فرماید و بر بیانات شیخ خود و دیگر اهل علم که در تربیه  
 از دی پیلا ترا باشد و نیز ای دیگر ادب عتر ارض بلا فهم و ادرک نکشاید و اگر شبہ بناطر پندرد با ادب تمام حل آن شکان  
 تکمید و بر و جهی پندرد که موجب ملاع غاطرش گردد و این معنی سبب شفاؤت دارین این کس شود و از برکت علم و ادب  
 خروم ما نزدیک حق معلم و هستاد زیاده از حقوق والدین است چه ابین سبب حیات فانیه اند و علم سبب حیات ابریه  
 سردمیج تا آنکه گفتند که عقوق هستاد را تو فرستینی اسارت در خدمت ایسارت و نعمه قیمت ان العلم  
 والطیب کلهمسا لا ينصحوان اذا هما ويکر صامه فانظر الدائمه ان جهود طبیبه و انظر

بجهلکان حضرت معلماء خاتمه قال ناظم الالکانی دوی فی السنۃ عن بعض اهل الشفاعة بان شاه ملکین یازلان ویلقن السجدة تحسین یسکان نمایم الکانی ابو القاسم هبته ابن حسن بن منصور رازی طبری است نقیہ شافعی محدث بغداد بوکتابی سیرت و کتابی در رجال صمیمین و کتابی در سیرتالیف کرد لیکن هوت تعمیل کرد و زود در گذشت و شفعت و لغت بمعنی اطهار است و مراد ناظم و زینیا بمعنی مظلما متساوی گفته الكشف اصطلاحاً الاطلاع علی ما و را احتجاب من المعانی الغیریة والامور الخفیة احقيقیة وجراحاً و شهوداً و میتو و مگرچه کشف جلت شرعی نیست لیکن اگر موافق و لیل سمع باشد همینا س بان مضافه مدارد و در شرح الصد و گفته اخراج الکانی فی السنۃ بمنه من محمد بن نصر الصالح قال کان ایی مولعا بالصلوة علی اجنبی از من عرف و من لم یعنی فقال یا بنی حضرت یوما جنازة غلاد فتوها نزل الى القبر فسان ثم خرج واحد و بقی الآخر و حتى الناس التراب فقدت یا قوم یوفی مع سیرت فقالوا ما ثراحد فقلت بعد خیل ایی ثم رجعت فقدت ما رأیت الا اثنین خرج واحد و بقی المخر لا ابرح حتی یکشتف ایی ما رأیت فجئت الى القبر فقرأت عشر مرات پیس و تبارک و بکرت و قدلت یارب کشف عمارت فان اغافل علی عقلی و دینی فانشق القبر فخرج منه شخص فولی سباد را فقدت بمعبودک الا و قفت حتی اسالک ما انتفت ایی فقدت الشانیة والشانیة فانتفت ایی فقالت نصر الصالح فقدت نعم قال ما تعریقی قلت لا قال نحن بکان ملائکة الرحمة و کلنا باہل رسیتاً اذا وضعوا فی قبورهم زلماحتی لفسم احتجاج و غاب عنی انتی سید علام محمد بن اسماعیل میریح گفته اعلام ان ناظم قد جعل الكشف عمدة بذا حکم و نسب بان شاوالله صدقه الا ان الكشف لا یسدل : ولا بالالهام فی الاحکام قال العلامۃ الالهام ابوالعباس بن تیمیۃ شیخ الاسلام فی کتابہ نسلج الاعتدال ما حاصلیان الكشف والا الہمام الاینست ایہما فی الادیان والا حکام ولو کان الالہمام طریقاً کان رسول احمد صلیم علیه من قصی به و قی قال صلیم قد کان فی الامم میثون فان لیکن فی انتی اخذ فخر و علی بذا فلم یکن عیجم کم بالالہمام او بجز و مایقون علی قلبی حتی یعرض ذلک علی الکتاب والسنۃ فان واقفۃ قبلہ والارد و انتی الالہمام و لغت بمعنی اذ اختن چیزی در دلست کمایقال العہ الدلیل بدر و در عرف ایقوع شی در دل یہ و جبی که صدر بدان مطمئن گرد و اول تعالی بعض اوصیای خود را ایان خاص میفرماید لیکن اگر زغیر سعصم نمایا هر شرو و محبت نیست بنا بر عدم ثقت بخواطر اوزیر که ما مون نیست از وسیط شیطان و گفت اندک فقط و نظر پیغم جویست و قیل مطلقاً جلت نیست با ولایه غیر مجده فی قال القاضی ذکر یا فی شرح الوب و ہو من ایمه الشافعیة و در انسفیہ که مؤلفش از خنفیہ است گفته که الہمام از اسباب علم نیست قواه سعد الدین فی شرھه و نیست فرق میکاشت و الہمام مگر دعوی و عن شقیق ان من یعانی متعینه حوقله القرآن شقیق بمحی زاہدی میشورت عزاداری هر که قرآن را پیشنه خود و در صوفت میخوازد را قرات قرآن لیقین جلت میکند و در جمع لتشییت گفت و میرا بدرا و آیه شقیق ایه ظهرا انتی و فی شهادت علاق اثار و بعضها المخرج البزار یعنی و در آنچه شقیق ذکر کرد و چند نثار

هم آمده است و بعض آن آثار را بزار خراج کرده و آثار اجمع اثر است ورفع آن سببیل پیشیت از عده است که از این  
مجموع نیکن در نسخه دیگر بحای عده لفظ نهاده آمده و این نظر است و اکثر اطلاق اثر بر چیزی آید که مر فرعون نیست که احتفناز که  
فی شیخ الوصول الى صطیحه احادیث الرسول و حدیث معاذ رضی امیر شد و اثبات سوال گذشت و من جمله شایعات  
قبره و متوفی عليه العرب و تفرق عن اصحابه آنکه نکر و نکره بحسب این فی تبر و فیضی القرآن حتی که یونانی و یونانی فی قول لایک  
عنه حتی نسأله فی قول لا ورب الکعبه اند اصحابی خلیل فان گفت اعریشی نا اسپیالا امر نکار و عانی سکافی فان لا انفار و حی  
او خلا اینجنته و تروی الطبری مر فو عایو فی الرحل فی قبره فاذ اتی من قبل اسد فتحه قرأه القرآن و اذا اتی من قبل پیر یوسف  
العده قه و اذا اتفی من قبل رجلیه و فتحه شیه ای الساجد احمدیه و تروی ابویحیی بن بشیر بن المعاوی عن عبد الله بن زید علیه  
قال کنست جاسا عند رسول الله صلیم فسمعته فی قول ان القرآن یقی عصایه يوم القيمة حتی شیع عن قبره کار جلال الشاب  
فی قول راه اعریشی فی قول انا اصحاب کسان القرآن الذی اظاهک فی المواجه و اسہرت لیکس وان کل تاج  
من در اتجاه راه و راه کل تجارة و تروی ابویحیی بن عذر و موقوفا ان القرآن والصلیل شیع فی عیل القیمة  
لاصابجهما کویم چون قرأت قرآن روز عشر شفاعت کنند تفسیر قرآن بالاول انسان الدین تعالی شیع خواهد بود و کلام و طی  
نحوت اقوی ترازین باشد که کی بنده خدرست کلام و لای خود کند و با تصریفها صدقه اور رسول و صلی الله تعالی علیه  
و علی آله وسلم پرداز و سایر الیم القیاصه تیانی الناس فاطیمه و بصحائیف الاعمال الازدان و اذا استلت  
بها آتیت فقولتی **«قد جئت بالتعسیر للقرآن، الهم شفعي في القرآن و محني من عذاب القبر والنيران»** اذ علی  
بر حمک و عفوک جنتة السلام و دار العضوان قال انا نظم رحمة الله تعالی هذی تمام ما اردت لظمه و اسکل لیه  
الذی انته و نظمته **«العنین تبصوه»** ارجویه التسبیت عند القراءة **«عن تسبیت و ترثیه مکنین شیر**  
**ازین گذشت و میزانت باز جنس عمل باشد»** از مکافات محل غافل شوگان و گوگه هم وید جوز جویی تھائیه  
و انصافیه اسرفای **«ابیانها کا لنجھول دیه»** سری بعنی نفیه است و دری مسوب ببوی و تر مردا است که این  
ایمات در اصطلاح الفاظ و مهانی و اشاری مضافین و معانی **«محجوک کیب»** درست و بعض شرح سری را درینجا امنی  
پاره و از جیش گرفته اند و الاول اولی و اسکل الله علیه مایل بهم و شوعلی بنبیه **«آسلموا»** ای و صلی الله تعالیم  
فی اول الکتاب فتحتم بما ابتدی و قال فی اجمع حدت الصلوة ولم يذكر الا لی و الاصحاب کانه اکتفی با سلف فی اول الایمیات  
فانها کلام واحد و شی متحد والحمد حسن جزا، و عن الاسلام والحمد و زیده من احسان و فضل انتی و آقول ارجو من ایه  
حری الاولی و اغاثة والنیمة من فتنۃ القبر و حذاب اللحد و اثار احاطه و قد اخرج اسلفی عن سهل بن عمار قال رایت  
زید بن هارون فی النام بعد موته فقلت ما فعل اسد کش قال اتائی فی قبری لمکان فطنان غایطان فقا الاما دیر کش  
و من بیک و من ربک فاغذت بمعیتی البیضا، و قلت لشی لیقال پذرا و قد عللت اناس جواب کیانی من سنه قدر میباشد قال

اكتبته عن جرير بن عثمان قلت نعم قال انه كان يبغض عثمان فما بغضه الله ثم قال ألم نوزت العروس فلاروعة عذابك  
 بعد اليوم ولعل ان تكون حججه زرير بن هارون رحمنا الله تعالى واياه وان لم ابلغ مبلغه عند السير العبر والتربيه ما يذكر  
 على الله بعزيز وآسأل العدان بسم الله وسلام على سيدنا وسولانا وآلامنا محمد المصطفى احمد العتبى وان يحيى عدليه عند  
 العطش الاكبر ويجعلنا معه في نهر الكوثر وان يحيى شرنا تحت لواه ويخفظنا من كرب المحن فان من حشر في هذا المجل فقد فاضت  
 انوار السعادة عليه وتوجهت ركائب الغفران والضوان اليه انة بالمومنين روف رحيم فعليه وعلى الله الصلوة والسلام  
 اللهم افعل ذلك بي وبوالدي واخوئي واخواتي وولادي واهلى وشائخى في العلم واصحابي ومن اصبعي في اندمن عانتى  
 على سلوك الاصطراط المستقيم وپذا آخر ما جرى به القلم في شرح الابيات للسيوطى روح واحد تعالى اعلم وعلمكم وفضلكم عاصم  
 قحف سيد علامه محمد بن اسحاق بن الصلاح الامير البیان رحمة الله تعالى درجت له تثبیت میفرايم ثم ان لما ذاعت بحمد الله  
 من شرح هذا النظام وآیات شرحه فوأمد ترقى لذوى الافمام بحسبت ان احكامه نظمى ارساله اجلال السيوطى روحه  
 بشرى الكثيير بلقا راحب وشرح ذلك بدار جوبها من الانابة اجزل بفصیب ما ناصحته اليه لان ایاث الشیعه  
 وشرحها من قسم التزهیب وبشري الكثيير من قسم التزهیب ورأيت الله تعالى تجمع في كتابه بين هذين الامرین كثیرا  
 في ایات بالوعید ثم بالوعد وعكس ذلك في عدة آیات فاكثيير ان يجعل مرقوم في صحاائف الحسنات وبحوب ما اسلفناه  
 من السینات وبحبل الموت راية لناس من الآفات وتجعل القبر نار وضئلاً من ياطن اجنات ونها اول ما نظمناه بشهادة  
 وجعلته كالذيل للابيات التثبیت وسميتها تأییر الغريب بالنظر وشرح بشري الكثيير تنتهي بتنا على هذا محرب طور عقائد الله  
 طاجنه وستعمل فيها يحبه ويرضاه وبعد فراغ از شرح ابیات ذكره تبعاً لهذا السيد الامام باراد نظره شرفیش می پرواز دو  
 ایات شرح ایات شیعه سازده تأییر بجهوش تزهیب گرد و مکمل لتصحیح لفیض ضم این ضمیمه رعنای شود وكیف که پیغام فرد بشیر  
 را درین عالم فانی و در برخی آنچه ای از شیخ و راهت گزیر و گزیر نیست سه درین چون که بهار و خزان هم آغاز است  
 زمانه جام بدرست و جنائزه برد و شست پس جمع میان این هردو امر سبب خانه نیز فاطرون شیخ صدر عالیکان طاط  
 ہدایت است و سیسته خصال و اثمار الكثيير في شرح لمنظوم المسمی تأییر الغريب و باشد التوفیق قال السيد محمد سعد  
 الحفل الله علی التوفیق، لشرح هذل المنظوم بالتحقيق، شرح ابدیع افادی حجی نفع ایسا، ذفقتها الکتاب  
 عزمیسا، شورایت بعد شرح المنظوم، ای اذیل نظره بنظمی سلاحوی بشري الكثيير فاسقمع +

عسى بلقیا کا الحبیب بتفقع، بیان ما ورد من خیریۃ الموت للمؤمن وما نیا سبب ذلك

قال خیر الخلق ما معناه، مخفیة من وصلن فی لقیا، الموت ما من راحته سواه، دریحانة  
غمیمة لقاء، واما الارزیالله كالسجين، ان مات لحیق له من حزن، وانه خیل من الغن  
وقد الحجیو لا زال فی هن و الموت کفارة، لكل مسلو، ياحبذا ياحبذا من مغلوب، درین نظم شرین برا

سوت نسبت بوسن چهار نام ذکر کرده و گفته که سوت تخته صوصن در احتیاج موسن فتنه است و  
 دنیا برای جن است و سوت خرچ ازان بجن باشد و کفار و سوت برای هر سلم و مروان بهتر از فتنه است و درین ایجاده  
 مرفعه دارد گشته عَنْ عَبْدِ إِسْلَمَ بْنِ عَمْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ أَخْرَجَهُ إِبْرَاهِيمَ الْمَبَارِكَ فِي الْزَّمْهَرِ  
 وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت والطبری فی بجهة الكبير والحاکم فی المستدرک و حسن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسالم قال الموت ریحاتة المؤمن خرج بالله علی فی سند الفردوس و حسن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله  
 الموت غیرة المؤمن خرج بالله علی ايضا و حسن محمود بن عبید رضی الله عنہ ان النبي صلی الله علیه وسالم قال کثیر المؤمن الموت  
 خیر له من الفتنة اخرجه احمد و سعید بن منصور بنسنة صحيح و حسن عبد العذین عمرو بن العاص ان النبي صلی الله علیه وسالم قال الدنیا سجن  
 و سنتها فاذمات فارق السجن و سنتها اخرجه ابن المبارک فی الزهد والطبری فی الكبير يعني دنیا زندان موسن و قحط است  
 پس چون ببر و گذاشت زندان و قطلا و سعن از فی قال قال النبي صلی الله علیه وسالم و سلم الموت کفاره کل سلام اخیر  
 ابو نعیم سیوطی در جامع کبیر فتنه ایضاً صحیح ایضاً و تخفه بمعنى برو و لطف و مال نوست و غیره فی این  
 شدن بچیری است بلا شقت و دریان گیا هی خوشبوست و کفاره خفتی ساتر و ماحی خطیبه را کو نید قال القرطبی این  
 جعل کفاره لما يلقا و المیت عده من الآلام والأوجاع وقد قال صلی الله علیه وسالم بصیره اذی من شکوهه فاغفوه ما الا کفر الله  
 بما سینیا اه خاطنک بالموت الذي سکر من بکراة اشد من ثلاثة اشد من ثلاثة اشد ضربة بالسيف انتی آقول وکذک ک تستیبه  
 غیره لما یمال منه من الاجر والثواب كما سعی صلی الله علیه وسالم الصوم فی شفاعة الغیرۃ الباردة فکلامه تخففه فان ببر بالعبد المؤمن و  
 به بچیره مولاه من اراد الکدار ای اشرف جوارکما قال التمامی جاودت اعدائی وجاء در بکه دشنان بین  
 جواره و جواری و لبذا در حدیث شیم داری آمد که اول تعالی مک الموت را میسر ماید بر و بسوی دوست من و بیان  
 او را که من تجربه کرده ام او را بسره و ضرر و یافهم او را در جایی که خواستم اپس بیار زندان و راه را داشت هم اور لازمه  
 دنیا و علوم او ای حدیث و این حدیث در شرح ابیات گذشت و عن ابن قتاده قال مدعی این بجهة کلهم بجهة کلهم فی این  
 مستريح او مستران سنه فقا لوا یا رسول الله المسنی و المتریح منه فحال العبد المؤمن بـ صحیح من تعب الدنیا  
 و اذ با ای رحمه ایه العبد القاجریستیح منه العباد والبلاد و الشجر والرواپه ایه بجهة خیان و غشم تهلیسه توچان  
 زی که چو میری بر یه منه چنان گر تو میری بر یهند و حافظ شیراز گفته سه چنان هزی که اگر خاک رسه شوی کسی ای  
 غبار خاطر از گهڈاره نرسد و دیگری گفت سه یاد داری که وقت زادن تو هم خن ای بند و تو گریان آنچنان  
 زی که وقت هر دن تو بهمه گریان بوند و تو خندان و دنیا زندان موسن نام فرمود و هرگز راخروج از زندان  
 مقرر کرد و تجین بمعنی صبر است و صاحب اوسجان گویند و تجویس بیرون موسن در دنیا بکمیت آنست که تادر دست  
 مسروع با وامر و نواهی شرعاً است از تفریاد را و اعمراً از ای کتاب مثابی و غلام نین چرد کار جز لفرق دنیا

دست بزم نمیده کویا در سجن بعثای نیا و فتن این سیچنی سرا و مدافعت اعداء و مدارات اصدق، و مکابره تکلیف  
 و بلاست منصور فیصله قتل اذ مدل حوالی گشیده و اسرار خواهی فی الموت الف فضیله کان گرفت، منها  
 اسان لقائیه بلطفاشه، و فراق کل معاشر لاین صفت و دیگری گفتند ۵ من کان هیوی ان یعنی  
 فانی بحق الحب بان اموات فاعتقاد فی الموت الف فضیله لواهها، عرفت که کان سبیله آن  
 لیکن مداراین فضیلت در موت بر جسم خالص است و امداز تمنای موت در احوالیت صحیح نبی آمره و سیل تشریی گفت  
 تمنای نیکند موت را اگر کس کی جا نمی بازد حال با بعد موت دو مرگ نزد از قضا و قدر یعنی مصائب نیا سوم شناق  
 لقای ادعایی بعض هر فرد گفتند از الموت جسر بوصول الحبیب و عمل گفتند از موت عدم محض و فنای صرف  
 نیست بلکه اتفاقیان علوق روح از بد و مفارقت از تن و تبدل زحالی محالی و انتقال از داری بداری است ۵  
 بوصاص بخوبی و بوصاص بالاعقیق و ببعالعنیب بوصاص بالخلیص اسلام و ابن عمر گفتند نیا جنت کافرو و بخوبی  
 و شناسن نزد خروج ازان شل مردی است که از زمان بیرون شد پس تقلب گردید و آن متفسح شد و ابن لال  
 از عایشة مرفوعاً اورد ده الدنیا لا تصفو لمن کیف و ہی سجن و بناوه و عن الریح بن خثیم قال من غائب نیتظره الموس  
 غیره من الموت و آن سعو گفته نیز لله من احده دون لقا، اسد و عن مالک بن مسعود قال بلغتی ان اول سوریه خل  
 علی المومن الموتلا بری من کرامه اسد و لواب و آبوا بردا گفتند ما من نیم الا و الموت خیره و ما من کافر الا و الموت شر  
 لفمن لم یصدقی فان الدیغول وما عند الله خير لا يراد ولا تخسبن الدنیان کفر الدنیانی طهوریں لانفسهم  
 الایه و مسرد ق گفتند ما غبیط شدیا کمون فی الحمد و قدامن فی عذاب اسد و استراح من الدنیا فی امداده و دو مرگ نکرد زمان  
 ساختند نیا برای مومن و بیشتر ساختن آن برای کافر سوال مشهور است و آن این است که بسیاری از مومنین در دنیا  
 در سخت و نیحیم اند و بسیاری از کفار در ضيق و مصیبیت و در جوانش روشن است کی همان که همین با اعتبار بکالین شعره  
 و تقدیم بدان وجہا نفس است فعلا و ترکا و کافر سلطنت العنان غیر متفقید با او امر و نواهی است گویا در جنت است که بجهت  
 از دوی مرفع گشته و دو مرگ نیم باعتبار مآل خود از جنت و اهمار و حور و قصور و خدم و خویل و اذوار و جزان که  
 زیر حصر پنکه زیر قید خطره قلب ندارد زینا گویا در زمان است که نعمت نانی بد و لست باقی نیز است و اگر بیون راهی  
 پنهان شد مگر خلو روز را بد و استفنا از هزار در و خیل ما انکه بسلام از هزار بدب و دو زان ولدان و غلستان همچو لولو، مشور و گوهر  
 شاهوار بکوش و کواب بر سر مرغ و دوز رابی بپوش و کواب بوضویه و نارق مصنفوه و لحوم مشتهاه طیر و فوکه تخریه  
 و نیمیم امحصور ولذا امداد و درخواص اکبر از جانب ادعایی همین نیا برای او بهتر از نیا و ما نیما است و این دار  
 بین اعتبار در حق ادعایی میش نیست اگرچه در حال بر این قارون و در عزت مثل فرعون و در جبریوت مثل غزو و باشد  
 و قا هر قران می تاصل قرون بود و اکوان برای اخضوع کنند و حیوان هنفاد او شوند بلکه اگر از دولت و جاه نیا

مثل سلیمان بنی احمد علیه السلام بفرض محال بہست او آید فیضت باخچه در آخرت مجمل و گرد و چوکس است که ذلت  
جهن و اسریجان نست چه دای حیوان دار آن خرست ندای خاکدان فناشان و کافر باعتبار اخچه او را در آن خرست نصیب  
گرد داشت حرق و زفیر و شیق دو عالیون شهور در قصر ناز سیحور و تجھیم و غاصق در دار الپار و تیقون خلود در درگاهات جهنم  
و انواع عذاب هم و تبدیل جلو و نزد نفع بجهود ناسع و نیش حیات و عقارب جهنم و صهر طیون و جلو و بشارب آن  
گم کویاد رین عالم اگر در این سیق سجن انسجون دنیا واقع نصیق و شنیع بله باشد و ملتب به نیران گرد و نسبت به مال حال و کار از  
تعاطی کفر و معاصی مصلحت و شده و تحقیق خلود در جهنم و عذاب همین همگر شسته درینجا در عظم جهات دنیا و اشرف ترب علیت  
فائدۀ سوم اکثر تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیاراه همین مومنین همیز است که وی از دین موت خارج از ضيق لبوی سمعت است

و منزل او بعد فراق از دنیا وسع و حالت ارفع است منزله بعد الموت اوسع و قبره خریله و ادفع  
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما شهست خروج بن آدم من الدنیا الا مثل خروج انبیاء من دنیک الغم  
و النبلة الى سروح الدنیا اخرجه الحکیم الترمذی فی انوار الاصحول و عن عبارة عین الصامت قال قال رسول الله صلی الله  
علی و جه الارض من نفس میوت و لما عنده سعد خیریه بالرجوع عینما ولد المعم اذنیا و ما فيها اخرجه الفانی و درین با  
روايات است و احادیث توسعی در قبر پیغمبر شرح ابیات گذشت و در حدیث آده ان القبر وضته من یافی بخت  
او حفرة من حفر النیران و سیوطی در شرح الصدور باهی در حوال موقی در قبور عقد کرد و دران ذکر نماز و قرات توان  
و تراور و نصر و لباس در برداش اموات کرده و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی اهل الا الامد  
و حشة عند الموت ولا فی قبورهم ولا فی نشرهم اخرجه الطبرانی فی الا وسط و الا صیمانی فی الترغیب و عن ابن عباس  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الخبرنی جبریل ان لا إلّا إلّا إنسان مسلم عنت به موت و فی تبرد و وصین کنیج  
من قبره و اخرجه ابو القاسم عبیان فی الہیلیج سیکن مراد باهی کلمه تو میز درینجا اصحاب اعمال صاحد و مهندس  
پس جمی با یم کرد و تا در ایشان مدد و دشود و روزه ۵۰ تونی بد و لات ایشان رسی که نتوانی همچوین دو لعنت  
آن چه بصدر پر ایشان است یعنی احمد تعالی علی من فی السیاق من المؤمنین و تایم الملائكة علیهم

و فی السیاق بالسلام یلتقطی من رب و من اولئک الملائک مراد بیلا رملانکه مرسل بسوی بعض بالفتح  
و بیت اشارت است لبوی قول ابن مسعود اهوا راد ایهی پیغیں روح المؤمن او حی العبد الی ملک الموت اقر و قنی السلام  
قاد اجا و ملک الموت لتعیض روحه قال ربک یقر که السلام اخرجه این مسند و تبراء بن عازب در قوله تعالی تعبیدیه  
یهی السلام فرموده یوم میقون ملک الموت لبی من مومن تعیض و حی الاسلام علیه اخرجه این ابی شیعیه این ای حتم  
و احاکم و صحیح البیعی و آین عباس در قوله تعالی فسلام لک من اصحاب الیمان گفتت یا تیه الملائکه بالسلام من قبل  
ادله فیسلام علیه و پیغیروانه من اصحاب الیمان وقتا و در آیه موسوی ذکر نهاد سلام من عذاب الله و سلطت عذیب ملائکه الله

ودرين باب آثار كثيرة از صحابه وتابعين است وابن سلام از طرف خدا او ماذا كيست برسو من هميت وکنه به تعظيمها و  
کنمکا يلغون بالبشنگی والاکفان والرمح والرحن والرضوان عن سلام قال قال رسول الله صللم  
اول ما يبشر بالمرء عند الوفاة روح وريحان وجنة واما اول ما يبشر بالمرء في قبره فيقال بشير برضا الله وآمنته  
قد است خير متقدم قد غفر الله له شيعك الى قبرك وصدق من شهد لك وتحاب له من عذر لك اخرج ابو القاسم  
مندمة وشیخین از عباده وبنی مسامت روایت کرد که فرمود رسول فدا مسلم من حسب ائمه اسد احباب الله مقاره فقاالت  
عاشرة آمال نکاره الموت قال ليس في ذلك مكمن الموت فما حضره الموت بشير بضوان الله وكرمه فليس ثالث احباب الله مما امس  
فاحبب لها اسد احبابه الحمد لله ورجوع بن حمثم در قوله تعالى ان كان من المقربين فریح ودیجان گفت  
پذاعن الموت ونهاية اجهته الى يومبعث والبهريره گفده ان النبي صللم قال المؤمن اذا احتضرته الملائكة بجریمه فيها  
وتعسها فربکان فتسأل شرعا من العجین ویقال ايتها النفس المطمئنة اخر جمی راضیة من ربها عليك  
وکرامته فاذ اخرجت روحه وضعت في ذلك المکان والمكان وطوبیت على اخر جمی وذهب بهما عالمین اخرجه البزار و  
ابن مرزوک ودرین باب آثار واقوال علما وحكایات صلحا ویسارت که بعد موته کلام کردند وراز تهاریب والتقا  
روع وريحان خبر دادند مثل پیش و سورق محملی ودر حدیث عائشة آمده که گفت اني سمعت رسول الله صللم يقول شکل هر جمل  
آنستی الموت این نعیم گفت این حدیث مشهور است ویعنی در دلائل تصویح کرده وگفته صحيح لا یشک فی سمعت کوییر پرین اخبار  
سجده باشد دخو عليه الارض تسلک وانساک ما ذکان یافی الحیر عنہ فیهم ما دع عن انس قال قال رسول الله  
صللم ما من عبد لا دله بباب ایمه عدو شه علیه و باب ینزل منه رزق فی ذات فتقا و کبیا علیه شتم علیه الارض فما کشت علیه  
السماء و الارض و ذکر انهم لم یکونوا یعلمون علی وجہ الارض علما صاصا فیکی علیهم ولم یصعد ایهم الى السماء من کلامهم لامن  
کلام صالح فتفقد بهم فیکی علیهم اخر جمی الترددی وابن ابی الله یافی ذکر الموت والبعلیعی والبوقاتم والخطبی ونحوه عن ابن عباس  
موقوفا و قال وان تو ماسیتون لم کیم اصرم فی الارض فی اثنا سماحته ولم یصعد ای ایهم فی السماء و الارض  
وعنه قال تسلکی الارض علی المومن اربعین صباحا صبا صبا و مجاہد و در کریمه ذکوره آنسته نامات مومن الاکبات علی السمااء و الارض  
تفصیل لاتسلکی علیه قال وما للارض لا تسلکی علی حبد کان عجمها بالکوع و سجو و ما للسماء لا تسلکی علی عبده کان لاتکبیر و تسبیحه  
فیها و دمی کدوی التخل معرفة المیت من لغایة و کمله و کیفیه و یخاله قبره و یعوره من لیغسله و لتوحیل  
وبلبس الاکفان او من ینزل کلام درین مردم در شرح ایمات گذشتہ است ایکن علی الاجمال و دریج  
پیغام فی تفصیل ایراد شکرده عکن ابی سعید اندری این نسبی صللم قال ان المیت یعرف من لغایله و کمله و کیفیه و  
یحوالیه فی حفره اخر جمی احمد و البطری فی الاوسط وابن الجوزی وابن سند عمر و ابن دیار لغسته ایمیج میت نی میره  
امیره که جانش در دست فرشته می باشد می بیند بیوی تند که چگونه غسل کند و مشی سکنه با او و بیگونه

اور پرسی پر شنونشنا و مروم بر تو و تغییان گفتند میت، هر چند رایی شناسد تا آنکه سوگند میدهند خالص خود را که بسیکی کرند  
داشوب گفته میگویند که امتحان است بر این تجسس و استفساری عفره و درین باب روایات بسیاری از نظر اینها  
که این حضیران از قبل رایی بخت نمیتوان گفت ترجیب القبر بالریت و لطفه ضمیر لام لام الی قبریه و حب

ضمیر حضیر الحبیب المحب و مصارع اول اشارت است به دیشیابی سعید ایان رسول صلیلهم قال اذ اذ فان العبد المعن  
قال لام القبر مر جبا و اهل اماان کنست لا حسب من بمشی علی ظهری ای فاؤ ولیکیک اليوم فتری عمنی فیتیع ز مدلاصه و لفتح له  
باب الاجتنبه قال رسول صلی اللہ علیہ وآل وسلیم اما القبر و روضة من ریاض الاجتنبه او حضرۃ من حضران اراخر جهالت زندگی و  
وعن ابن عمر قال قال رسول صلی اللہ علیہ وآل وسلیم اما القبر حضرۃ من حضران اراور و روضة من ریاض الاجتنبه او حضرۃ من حضران اراخر جهالت زندگی و  
محمول علی امتحنیه لا المجاز فان القبر علی المؤمن خنزرو هر العشب میں النبات و قد بنیه ابن عمری حدیثه فانه الریحان و عن  
بنی ایوب الانصاری ایان رسول الله صلیلهم قال ان نفس المؤمن اذ اقیمت تلقیا ها اهل الرحمۃ من عباد احمد کما میقول علی بشیر  
من اهل الدین ایام حدیث اخر جهال طبرانی فی الا وسط و سعید بن جہر گفته اذ امانت السیت ہتھیا یا ولد که کسی میقبل الغائب ثابت  
بنانی گفته ما رسیده و سست که چون زیارتی اسیر و اهل واقارب او که پسر ای زوی مرده اند باستقبال ای ایند و ولی  
شاد و ایان بیگرد و بایشان دیشان ای ای از قدر مسافر بسوی ایان خود گوئیم و ایان قول بعض صحابک در سیاق  
موت گفته اليوم المحن الاصحه تھا و حمزہ بصلیلهم و ایان و ایان برانی برانی معرفت بود حافظ ابو غیم گفته که شد  
با حسن بن علی بن بیطالب و جمعه و خل علیه رجل فرارہ جز عاری الموت نقال یا ابحمدہ یا ای اخراج ما ہو ایان تفاریق و  
تکیہ کی تقدیر علی ابو کیم علی و فاطمه و جد کیم محمد بنی صلیل و خدیجه و علیکیم حمزة و حمزہ و علی اخوکم ایان فاطمہ الطیب و ایان سعید  
و علی خوارمک رقیتہ و ایام کاشوم و ذنبیب فسری عنہ ایی گفت و ذنبیب ما کان به من ای اجتنب و ایام محران غمانی ایشان  
محمدین علی بشیره صدقیه است قالت یا رسول الله ایک مند صدقیتی بحدیث منکر کیم و صنعته القبریم نفعی شئی قال یا عاشی  
ان اسوات منکر و نکیر فی اساع المومنین کا الا شد فی العین و ان مفعلا القبر کا الام شفیقہ لیکم کو ایہا ایہا الصدیع فتعذر  
راسه غمرا فیقا و لکن یا عاشیتہ و لیل ایشان فی الدکیفیت ایه نظون فی قبورک مفعلا الصدیع علی الیقیتہ اخر جهالت زندگی  
وابن مندہ عن سعید بن سعید ایوب محمد تھی گفتہ هل ضمیر قبرین است کیز میں مادر بیتی آدم است از زوی پیدا شدہ اندوزہ  
و ایان مندہ عن سعید بن سعید ایوب  
او راز از زوی غائب مانده چون بسوی او بازگردانیده شد زمین ایشان راضم کر دینا کیم مادر پسر غائب خود را نزد قبور  
او روز دن ہر دنی با خویش منضم می سازد پس ہر کو سطیع نہ دسته نہم او بریت در حق میکند و یہ کو عاصی خدھستہ مم ای او  
می نماید و این سخط و می بزیست از برای رب خود شہست و دلی ایان عباس ایش و ایت کرد که فرمود رسول خد صلیل  
رسیم تریبون خدا ای تعلی ای بندہ خود و قسمی باشد که بندہ بقبر را آید و مروم و ایل ای از و متفرق شوند گوئیم کو کو کو کو کو کو  
تمانی حق تعلی قرمن و حیم خواهد بود **۵** جهانی فخر خواهیم کرد ایجا + ہمین جانی نیں و جانی نو باشد

صلوة الاموات في قبورهم وربما صلوا به احياناً وفيها ايضاً فرقاً والقرآن اخبار كثيرة ثابت ان  
درانگر سوت در قبور خود نماز میگذرد نه از انس آن مرد ان النبي صلی الله علیه وسلم قال لا ينی راحیا فی قبورهم یصدون اخرجه ابو علی وہی  
و عند همان النبي صلی الله علیه وسلم وہی قبوراً میگذرد که سلام شد ذکر د طرقاً کثیره ثابت بنا  
کفته اللهم ان کنست عطیت احتمال المولویت فی قبره فاعطهنی لصلویت فی قبری اخرجه احمد و اقا قول مثله و احمد و ایه الا جابر الْغَیْم  
از جبیر اورده که وہی گفت سو گندم کهذا نیکه جزاً کسی خدا نیست ثابت بنا ایه اور لحد در آوردهم و با من حمید طویل بوده تو  
خاک را بر وی و مقبره را بر کرد یعنی شفیعی پیش از پیغمبر که وہی در لحد استاده نما میگذرد و در دعا می خود میگفت اللهم انت  
اعطیت احتمال خلاصت الصلاوة فی قبره فاعطینه ما فی کان لی رد دعا و یعنی این دعا می او مجده بعد قبول رسیده ایه اگرچه  
من یخوی ثابت بنا ایه برعی نیم سکن یکی از عاصیان است رسول نبی لتوح مصلیم ہستم و چنانکه وہی رحمت اللهم ایه  
تو ارحم الراحمین لگنه و راجح و در گور از ندای بربان و اگر اجدی را ذلق تو فیت نماز یاقرات قرآن یخوی و مرا هم  
بعد موت موافق با این ہر دو کن از توقع در نیت سعی که مستحق کر است گن بکارانند و ایه عباس گفته ضرب بعض صفات  
النبي صلیم خباء علی قبره ولا یحیب از قبر فاذ اینسان یقرء سورۃ الملک حتی چشمها فاتی النبي صلیم فاختیه و فقال ہی السجیة  
تجھیه من عذاب القبر اخرجه الترمذی وحسنہ واحکم وہی بقی ابو القاسم سعدی در کتاب الروح گفته این اقصیان است از رسول  
صلیم بانگرست در قبر سخواند زیرا که عبد السلام را اخبار بات معنی کرد و دوی تسلیقی فرسود و امام حمال امین بن سکانی در کتاب  
العمل المقبول فی زیارت الرسول نوشته ہے الحدیث واضح الالان علی ایه میت یقینی فی قبر سورۃ الملک و قویق فی ذرہ الائمه  
ذکر اکرام ایه بعض و ایه بزرگ و اکرام بعضهم بالصلوۃ و کان یدعوا له فی حیاته بذکر فادا کان من اکرام الریبعی فی ذرہ  
تکمینیم من الطاعة والعبادة فی القبر فا لابنیا علیهم السلام بالطريق الاولی انتہی گوییم زینیا معدوم شد که عبادات و طلایت  
و افتخار در قبور از موتی از جنم اکرام الائمه واعظام عالم پناہی است نه از وادی تکلیف و تقوییم بلکه بذمی تکرر و بذکر فدا و  
انشت در وشت شری است اللهم زفنا و حافظ زین الدین بن حبشه در کتاب بابل القبور نوشته قد کیم الریبعی ایه  
باعمال الصالحة فی البرزخ و ان لم یحصل له بزرگ ثواب لان قطعاً عدل بالموت لکن ایمه تقویی عمل علیه یستغفیم بذکر ایه و طلایت که  
تشعر بذکر الملائک و اهل الجنة فی الجنة و ان لم یکن علی ذکر ثواب لان نصلی الذکر و الطاعة اعظم لغم عند ایمه فی استغفیم ایه  
شکر اکرام و طاعته انتہی و ابوا احسن بن بر قی در کتاب الرد عنه از عبد السلام محمد بن منصور اوردہ که گفت حدیثی ایه سیم  
اخفار قال حضرت قبر انبیاء فی قبر رحمۃ الرسکه حين اتبعت الہبۃ فاداشیخ جالس فی قبره یقرء القرآن و فی خط  
ابو بکر خطیب بسند خود از عیسیی بن محمد طوماری اورد که گفت ابو بکر بن مجاہد مفری را در خواب دیدم که بامینیوں  
تو مردہ و میخوانی گفت در پس هر گزار و نزد ختم قرآن خدارا دعا میکردم که مراد از کسانی گرداند که در قبر قرآن سخواند  
وہا انا ادھوری بمشی ذکر و ہوالذی لا یحیب من دعا و ایه عباس گفت سو من را در قبر مصحف رسیده بینه اور ان یخونه از

آخر جه اخلاقی کتاب سنت و فیض صحف سید علام کفته در نجی الحافظ ابو علی فی النور بعد مرگ و پیوند این دویت جدر نسا و طایا  
که هم کاتب فصل عن ذکر فحال سالنت اسدان شیخانی با همکر کیانی کانت شیخانی به فنا استغل بالعلم فی قبری انتی گویم شوق که  
مرا بعلم دریست خصوصاً با کتاب مہین و سنت سید المرسلین بر حنایت پاری عمر نوازه و جل جلاله مخفی نیست اگر این حقیقت  
و افق نموده خود را هم باش شغل همان گوشته تهذیب بنواز و از کر میهم در حیث شامل او چندان در فرست و ما ذکر  
علی اسد بعد زیر آزاد زیر میر قاشی و مسن و غیرها مروی است که هر که مرد و او را چنینی از قرآن برای آموضن باقی باشد  
حق تعالی ملائکه را میخواستند تا آنکه از قبر برخیزد و عن علطیه العوی نخود و نسائی و حالم و میمی  
و شعب الایمان از عایشه روایت کرد که فرمود رسول خد مسلم و خلق انجیه فسمعت قاریا بیهود القرآن فنمات من بذا  
قال ابو احازیه بن الغفار فحال رسول احمد مسلم آنکه البر کند لامک البر کند لامک البر و کان ابر الماسن ثنه و اخرج لمیقی عن ابن هرمه  
نحوه مرفو عاًالیضا و یاقعی در روض الریاضین از بعض صحابین مکایت کرد که قبر مردی را ز عباد کند یهود و خوستم که بعد  
ساز خشتنی از گوری که متصل این خفره بود بینتا و پیغمی مینیم که مردی سفید جامده در گور شسته تقفعه میکند و در کنار او  
صحنه از نو هب مکتوب بز هب است و در ان قراءت میکند گفت مگر قیامت قائم شد گفتم نگفت خشت را بجای او نه  
عافا ک اسد پیش شست را در جای او نهاده از نتیجی گویی شاید صحف برای غیر خفاظ باشد و اسلام ترا او را اموات

فی قبورهم وبغضهم فیها یزود بعضها فحسنو الکفان من تعصباً عو. جابر قال قال رسول مسلم  
احسنوا الکفان و توکل فانهم ربها هون و تیز اورون فی قبورهم اخر جه اخراج بن ابی اسامیه فی مسنده والدبلی فی الدرایة  
و العقیلی و عن ابی هبیره مرفو عاًالیضا و عمنه این عدی و اخرج مسلم فی صحيحدا ذا اولی اعدکم فاده فلیحی کفته و خوده مرفو عاً  
عن افس و زاده فانهم تیز اورون فی الکفانهم اخر جه العقیلی و الطحاوی فی التاییخ و مثبد عن ابی قتادة مرفو عاًعنه النساء  
وابن ماجه و محمد بن محبی البخاری فی صحيح وابن ابی الدنیا و لمیقی فی شعب الایمان اهل علم گفت از که مراد تمیین گفتن بیهی  
و نظر گفت و کشافت او سرت نگران ببابوون آن زیرا که در حدیث از مغالاة نهی آمده و از این سیرین آمده که وی  
کهن حسن و دوست سید شہرت و میگفت که موئی در الکفان خود زیارت یکدیگر میکنند و آما قول ابو بکر رضی الله عنه اینا لیلمه  
یعنی الصدید پس خود جناب وی بذکر سبیش پر خسته و غالیه را فرموده اغسلی ثوبین هر چندین بھان فانا ابوکه احمد بن  
اما کسوس لکسوه او سلوب سورسلوب پرس کهن خود را بفضل حسن ساخت و انباء کرد که او را بهترانین کهن خواهند پنداش  
یا از وی این کهن را خواهند بود و از عمر بن الخطاب آمده اقصد و این گفتنی فاذهان کان ابی عزیز الله خیر ابدی ای ام خیر شرط  
وان کنست علی غیر ذکر سلبی و اسرع سلی و اقصد و این چفتی فاذان کان ابی عزیز الله خیر در سعی فی قبری مدبری این  
کنست علی غیر ذکر ضریقه حتی تختلف اصلاعی و حذفیه رضی الله عنده نزد نبوت خود فرمود اهنا عوالی ثوبین و لا علی سکر  
ان تعالی و افان بیهی صاحبکم خیر کیمی خیر نهاده الا جلها سلی سریعاً گویم کسوت در قبر تحقیق حصن همبا و اسرت و عقباً

بر خیر و محنت الکی کات نه بر آرایش ظاهری ولهمَّا لعنة اندسَ از برون چون گو رکافر پر طل و ز درون قصره  
 عزو جل و در باره قصر کفن و عدم تحسین آن منامات صحیح در روايات مرسله و غیره آمد و حافظ ابن القیم صح و کن  
 الرفع و رسکه تراز او رگفته الارواح فثمان معدنه و منعمه فاما المعدنه فهى في شغل عن التزاور والسلاقى واما المنعمه  
 غير المحبوسة فقلائق و تزاور و تذکر ما كان منها في الدنيا فيكون كل نوع منها مع رفيقها التي على مثل عملها وروح  
 بیننا صلبه في الرفق الاعلى قال تعالى ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انفعوا الله عليهم الآية  
 و بهذه المعیة ثابتة في الدنيا وفي البر نفع وفي دارنجزا ولهم من احب في هذه الدور الثلاث قال وقد لو اترت  
 المرأى بذلك بعد شی کثیر ازان ذکر کرده و گفته که محبت صریح بدان آمره است گوییم ظاهری و حدیث نمکو آنست  
 کزاده با دوست خود است اگرچه در عمل فاصله اشده و قائم که محبت برای خدا بود و هم اعتقاد آن کس باشد و این بشارت  
 عظیم است برای مانع باز نماید که هر چند در عمل فاصله اشده لیکن خدا آگاه دول آرزو مند گواه است که محبت مابا صحابه و تبعین  
 وزیر محمد بن از متقدیین و متاخرين و اتحاد ما و عقايد و ایمان و انکار طبیاع ما زا اهل بیع و رای و حق ثابت است  
 وازینجا امید واریم که حق تعالی در بر نفع و در حشر ما را تخت لو اه سید المرسلین صلبه و در جرگه متبوعین برانگیز دور فرق  
 ایشان و رخیرات انجاگرداندو این کار بر وی تعالی آسان تراز هر آسان است سه شنیده کرده و ز امید و بین  
 بدان راه بیکان چشم کریم + آری سه گرچه از بیکان نیم خود راه بیکان بسته ام و در بهار آفرینش رشته گلدسته هم  
 این ای بیکان بسته خود آورده که چون بشرین براین معور ببرد ما در ش بر وی بیع اسیا کرده و گفت ای رسول خدا  
 ہمیشه باکی از بیکان سلکه بلک سیگر دادیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود به بشر بر سایه غریب خود آری والذی لفظی  
 بیده یا ام بشر نیم پیتuar فوز کیا یتعارف الطیری رؤس الشجر پیش بیچ ها لک از بیکان سلکه نمی مرد بلکه آنکه ام بشر نزد شش  
 همده میگفت ای فلان علیک السلام و می میگفت و علیک السلام باز میگفت بشر را ز من سلام بخوان و درین باب  
 روايات است و راجعنی ازان آمده که خبر یکدیگر می پرسندگ معلوم شد که فلان ببرد تا ایشان زیست یکی نیز از ایام  
 الی راجعون او را بسوی چاویه بر و نموده که ایوب الانصاری مرفوعاً و مالاً ملقی ارواح احیاء و اموات پس  
 این قیم برای آن سلک عقد کرده و گفته ان شواهد با اولتها اکثر من این بصر بالا ایشان و این الواقع از علم شهود  
 به این میلکی ای ارواح الاحیاء و الاموات که این میلکی ای ارواح الاحیاء و تجده بزین سلک کلام کرده و مرأی صادقه و اسعده ذکر نموده  
 که این مختصر گنجایش آن خار و سعید بن سبیل لفته عبد العبد بن سلام و سلمان فارسی با هم ملاقی شدند کی دیگری گفت  
 اگر پیش زن بیسری مارا ملاقات کنی و از لقا رب خبر دهی و اگر من پیش از تو بیرم با تو ملاقی شوم و خبر و چه دیگری گفت  
 که گمرا احیاء و اموات با هم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت است میرود هر چه کسی خواهد سعید گفت که  
 فلانی ببرد او اور خواب دیدم گفت تو کل کن و بیشتر شوکه شل تو کل بیچ شی راند یه گوییم که حق تعالی فرسوده و علیه

فليتوکل المتكلون <sup>۷</sup> گفت پیغمبر را واز بلند برو تکل ز انوی هشتاد و بند د عباس بن الحبشه الطلب گشت  
سخواستم که عمر را بخواب بینم پن غدیدم او را مگز نزد قرب حول پیغمبر که عرق از پستان خود پاک میکند و میگوید من  
او ان فراغی ان کان عرشی پیهد لولای اقیت رو فار خیا و عبد الله پر خود غمیر بن عبد العزیز را بخواب دید و پرسید که  
اعمال را افضل یافتن گفت امی سپن استغفار را و سلمه بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز را بعد موت او در خواب داشت  
و پرسید که امی امیر المؤمنین بعد موت بکدام حال گردید گفت امی سلمه بینه فراغ یاقثم و اسد ما است رحمت الالان  
گفت هم کجا هست گفت با اینه هدی در جهات عدن و این قسم منامات بیا رست که کلی صاحب یا قریب یا غیر خود را در خواست  
دیده دوی او را پیغمبری خبر داده که جزو صاحب رویا کسی آن را نمیداند و این واقعات نامحصوراند و مردم در آن مشترک  
باين القیم گفتند و قدر این نحن و غيرنا من ذلك عجائب بعده گفت رویا سه نوع است یکی از خدا وهم از شیطان سوم از  
حدیث نظر ف رویا هی صحیحه چند قسم است یکی العاصم که ارعالي اللها آن در دل بند کند و این کلام است که حق تعالی نیام  
با بند خود کرده قاله عباده بین الصامت و هم التهار روح ناگهان را موانع از اهل واقایب و اصحاب غیرهم سوم عرق  
روح بسوی ارعالي و خطاب باری تعالی هرا در اینها هم دخول صبح در جنات و مشاهده آن وجز آن پس اللها واروح  
ایضا و موقی نوعی از انواع رویا هی صحیحه است که نزد مردم از جنس محوسات باشد انتی معنیه الاموات من  
اما هم و سهم به ورد هم السلام عایله ویعر فون من انا هونا ایرا و دانسون ان اقی المقابس

اما هم وسهم به ورد لهم السلام عليه ويعرفون من انا هؤناء ما ودانيون ان اني المقايس  
وسلوا ربيع المسلح في اي يوم قتله ابن القديح عن عارضة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا مرحبا  
قبر أخيه وخلص عنده الاستانس به ورد حتى يغوصا خرج ابن أبي الدنيا في كتاب القبور وعن ابن هبة ثقة قال اذ امر  
رجل بقتير بغير فقه سلم عليه الارض عليه السلام اخرج العبيدي في الشعب وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا احمد  
يمرا بقبر أخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فسلم عليه لا عذر ورد عليه السلام محمد ابن عبد الحق واخر ابن عبد البر في الاستاذ  
والتمسيد وفي البباب روايات محمد بن داسع لفته ان الموتى يعلمون تزاور يوم البعثة ويوم ما قبله ويوم ما بعد وحافظ ابن القمي  
لحفته الاحاديث والآثار تدل على ان الزائر متى علم بزوره الزور وسمع سلامه وانسج ورد عليه وذا عاصم في الشهيد  
ونغيره وانه لا توقيت في ذلك قال وهو واضح من خبر الرضي ك الحال على الوقت انتي ويهين اشارته بستة فقرات  
ابن القمي لفته قد شرع رسول الله صلى الله عليه اذا سلوا على اهل القبور ان يسلموا عليهم السلام من سبعة طبون يقول المسلمون  
عليكم دار قوم مومنين ونذا خطاب من يسمع ويفعل ولو لا ذاك لكان نذا خطاب بذر خطاب بمحاد والمعد ومقابل ونفي  
في هذا تسمية المسلمين عليهم زارا ولو لا انتم شعرت من لسان فضيله ازراقان المزور ان لم يعلم بزيارة من زاره لهم يسمع  
ان يقال زيارة بذا هو المقول من الزوار عند جميع الاصح وكذا لمس السلام عليهم ايضا فان السلام على من لا يشعرون عليهم  
بالمسلم تعال وقد علم العبيدي صلوك امسه اذا زاره واقبو ان يقولوا السلام عليكم هل الديار من المؤمنين المسلمين وانا انشاء الله



لِمَ رَبَعَهُ قَوْلٌ فِي سُمِّ الْأَنْسَانِ هُلْ هُوَ الرُّوحُ فَنَقْطَةٌ أَوْ أَبْنَى فَلَمْ يَجِدْهُمْ بِعِمَّا وَكَلَوْحَهُنَّمَا أَنْتَيْ وَالْمُسَائِلَةُ ثَانِيَةٌ  
 كَوْنُ الرُّوحِ حَادِثَةٌ أَوْ قَدِيمَةٌ وَهِيَ مُسْلَمٌ فَلَمْ يَأْتِ طَوْأَفُهُ مِنْ بَيْنِ آتِمَهُ وَهِيَ مُدْرَسَةٌ عَلَى هَذِهِ الْمُسَوْلَةِ فَلَامَ فِيهَا الْمُحْكَمَ  
 الْمُبَيِّنَ فَاقُولَ جَمِيعُ الرِّسَالَاتِ عَلَى إِنْهَا حَدِيدٌ مُخْلُوقَةٌ مَصْنُوعَةٌ مُهَرَّبَةٌ مُدْرَسَةٌ مَذْعُومَةٌ يَا لِلْأَضْطَرَارِ مِنْ دِينِ الرَّسُولِ كَمَا يَعْلَمُ  
 يَا لِلْأَضْطَرَارِ مِنْ نِيَّمَانِ الْعَالَمِ حَادِثٌ وَانْسَادٌ إِلَيْهِ أَبْدَانٌ وَاقِعٌ وَانْدَعَالٌ سَهْوَانِدَاقٌ وَانْكَلَبَ كُلُّ مَا سَوَاهُ مُخْلُوقَهُ وَقَدْ  
 تَفَضَّلَ عَصْرُ الصَّحَابَةِ وَالْتَّابِعِينَ وَتَابِعِيهِمْ وَسِيمَ الْقَرْوَانَ الْمُفَضَّلَةَ عَلَى ذَكَرِهِ مِنْ غَيْرِ اخْتِلَافٍ هَذِهِ الْمُخْلُوقَةُ  
 مَتَّيْ نَبَغَتْ نَابِعَةً مِنْ قَصْرِ فَهْرِهِ فِي الْكِتَابِ فَلَمْ يَنْتَهِ فَزَعْمُهُنَّمَا قَدْرُهُنَّمَا مُخْلُوقَهُ وَاجْتَمَعَ بَانَهَا إِنْ إِيمَانَهُمْ أَمْ إِيمَانَهُمْ غَيْرُ مُخْلُوقَهُ وَبَانَهُمْ  
 أَصْنَافُهُمْ كَمَا أَصْنَافُهُمْ عَلَيْهِ وَقَدْ رَأَيْتَهُمْ وَتَوَقَّفَتْ آخِرُهُنَّمَا فَالشَّجَاعُ الْأَسْلَامُ بْنُ الْتَّمِيمَيْهِ رُوحُ الْأَدْمَيْ مُخْلُوقَهُ مُنْبَدِعَهُ  
 يَا لِلْأَفَاقِ سَلْفُتُ الْأَمَةَ وَإِيمَانُهُمْ وَإِلَيْهِ الْسَّلْفَةُ وَقَدْ حَكَىَ اجْمَاعُ الْعُلَمَاءِ عَلَى إِنْهَا مُخْلُوقَهُ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ إِيمَانِ الْمُسْلِمِينَ هُلْ كَجَاهَ مُحَمَّدَ  
 نَصْرُ الْمُرْوَزِيِّ الْلَّاَمِ الْمُشْهُورُ الْذَّيْ يَهُوسُ عَلَمَهُ هُلْ زَانَهُ بِالْأَجْمَعِ وَإِنَّ الْأَنْتِلَافَ وَحَكَىَ الْمُؤْمِنُونَ فَتَرَيْتَهُ وَالْمُنْفَهِ فِيهِ الْبُوْعَبَدُ  
 بْنُ مَنْدَهُ وَالَّذِي يَدِلُّ عَلَى إِنْهَا مُخْلُوقَهُ وَجَوْهُهُ وَقَدْ ذَكَرَ بْنُ الْقَيْمَرَانَ لِلثَّانِي فِي الْمَرَادِ بِالرُّوحِ فِي الْأَنْجَى الْأَنْجَى أَنْوَالُ الْأَنْجَى  
 أَنَّ الرُّوحَ الْذَّيْ يَرْجُوَهُ الْأَكْيَارُ وَانَّ السَّوْالَيْنَ قَدْ سَأَلَهُ أَوْهَدَهُ وَثَلَّمَهُ فَالْأَبْنَى بْنُ الْقَيْمَرَ وَالْمُسْوَلُ الْمَدَّاهُ عَلَى إِنْهَا عَلَيْهِنَّمَا سَوَاهُمْ  
 شَيْءٌ غَيْرُهُ كَمَا ثَبَتَ فِي صَحِحِ الْبَحْرَانِيِّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ حَصَيْنٍ وَفَيْرَةِ قَوْلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا يَرَى الْمُؤْمِنُونَ فَلَمْ يَرَهُمْ  
 عَلَى الْمَدَّاهِ الْأَنْجَى وَهُوَ دَالٌ عَلَى إِنْهَا لَهُمْ مَنْ مَعَ اسْدَارِ رَوْحٍ وَنَفَوسِ لَبَيْسَادِيَّ وَجَوْهَهُ وَتَعْدَالِيَّ عَنْ ذَكَرِهِ عَلَوْا كَبِيرَيْلَهِ  
 هُوَ الْأَوَّلُ وَسَدَهُ لَا يُشَارِكُهُ غَيْرُهُ فِي الْأَوْلَيَّةِ بِوَبَّهُ مِنَ الْوَبَّوَهُ وَمَنْهَا النَّفَوسُ الدَّالَّةُ عَلَى شَفَقِ الْمَلَائِكَةِ وَهُمْ دَاعُ سَلْفَنَيْهِ عَنْ  
 اجْسَادِ تَقْوِيمِهِمْ بِهَا وَهُمْ مُخْلُوقُونَ قَبْلَ خَلْقِ الْأَنْسَانِ وَرَدَهُ فَإِذَا كَانَ الْمَلَكُ الْأَنْجَى يَحْدُثُ الرُّوحَ فِي بَسْمِ بْنِ أَبِي مُخْلُوقَهُ فَلَيْفَتَ  
 تَكُونُ الرُّوحُ الْأَخْدَانَةُ بِهِنْجَهُ قَدِيمَةٌ تَرَبَّى عَلَيْهِ بْنُ حَمَّيلَهُ بِهِنْجَهُ تَكَلَّتْ إِنْدَهُ الْأَسْلَفُ لَهُمْ بَنَاهُمْ لَمَنْ يَقُولُ الْأَخْسَمُ إِسَالَ  
 الْمَلَكُ بِهِنْجَهُ لَا يَدِلُ عَلَى سَدَوَّهُ أَوْ قَدِيرَهُ إِنْدَهُ بَانَشِيَّ الْقَيْمَرَ بِهِنْجَهُ فَجَدَهُ فِي الْأَخْدَانَ كَمَا يَرَى بَنَاهُمْ لَمَنْ يَوْنَزُ الْمَلَكُ مِنْهُمْ وَهُمْ مَنْ يَنْبَرِلُ  
 فَلَيْقَيْهِ إِنْدَهُ رَسْلُ الْمَلَكِ بَنَى غَيْرُهُ مِنَ الْأَوَّلَةِ نَعْيَيْهِ وَقَدْ تَعَبَّرَ بِهِنْجَهُ بْنُ الْقَيْمَرَ عَدَّهُ إِنْدَهُ بَانَشِيَّ الْقَيْمَرَ وَانَّهُ مَنْ يَوْنَزُ  
 حَدَّدَهُ رُوحُ مُجَدَّدَهُ بِوَدَنَ اَوْسَتَهُ وَجَنَدَهُ لَهُ بَانَشِيَّ الْقَيْمَرَ لَهُ بَانَشِيَّ الْقَيْمَرَ بِهِنْجَهُ بَسَوَى اَسْدَهُ دَالَّةَ سَتَّ وَتَحْتَهُنَّمَ  
 ثَابَتْ شَدَّهُ سَتَّهُ كَمِيرَتْ قَدِيرَهُ بَرَّغَرَهُ كَمِيرَتْ قَدِيرَهُ بَرَّغَرَهُ كَمِيرَتْ قَدِيرَهُ بَرَّغَرَهُ كَمِيرَتْ قَدِيرَهُ بَرَّغَرَهُ  
 وَبَرَّغَرَهُ قَدِيرَهُ قَدِيرَهُ دَالَّةَ سَتَّهُ يَافَةَ نَشَدَهُ وَدَرَاصَافَعَشَهُ بَسَوَى فَعَادَهُ قَوْلَهُ قَلَّهُ رُوحُ مِنْ مَرَنَيِّهِ بَانَشِيَّ  
 بَلَكَهُ وَسِيلَهُ بَرَّغَرَهُ بِوَدَنَ اَوْسَتَهُ وَانَّهُنَّكَهُ خَلُقَ رُوحَ قَبْلَ اَجْسَادَهُ سَتَّهُ يَالَّعَدَهُ اَنَّ بَسَنَهُ بَرَّغَرَهُ كَهُورَهُ بَانَشِيَّ  
 وَانَّهُنَّكَهُ زَنَعَهُ نَيْسَتَهُ وَبَنَينَ بَعْشَتَهُ اَطَالَتَهُ مَقاَدِهَتَهُ كَرَدَهُ وَأَغْتَيَهُ كَرَدَهُ كَهُورَهُ سَتَّهُ بَانَشِيَّ  
 وَاطَالَهُ فِي بَدَأَهُ دَارَهُ مَخَالِفَهُ لَيْكَنَّ بَانَظَمَهُ رَعَيَهُ الْمُنْتَهَى قَوْسِيَّهُ لَهُنَّمَا مُخْلُوقَهُ قَبْلَ الْأَجْسَادِ تَبَلِيَّهُ غَيْرُهُ عَلَيْهِمْ زَنَعَهُنَّمَهُ لَهُنَّمَا وَلَا يَبْتَدِئُ  
 دَوْنَكَهُ اَنَّ اَرَيَتَهُ اَعَالَمَ تَبَعَّدَهُمْ عَلَيْهِمَا وَاصْحَحَهُمْ بَلَكَهُنَّمَهُ اَبَنَيَّهُمْ اَنَّهُنَّمَا فَالَّذِي اَوْلَادَهُمْ اَنَّهُنَّمَا

وحاكمه بين الطائفتين حتى وصل سوم قول نافعه رحمة وروح هما شيان . وقيل شئ دجه  
والثاني . اختاره العلام ابن القيدو ملاده من دليل قبور حافظ ابن القيم كفته اختلف الناس  
في الروح والنفس فمن قائل ان سماها واحداً لهم فهو حافظ ابن القيم كفته اختلف الناس  
انهم بعد ما اذل لغت وجز آن بران كلام كرده وسؤال بيوه داز روحى ابو دك جز بوجى شناخته نهى شود وآن روح نزد خدا  
وهرد هم آن زانی دانند وامر روح بني آدم پس ز غیب نیست و طوانف مردم از اهل ملل غیر هم دران کلام کرده اند و  
در تفسیر روح از ابن عباس وایات آمده و آن همه مضربي است كما قال ابن القيم رحمة وساقا فی كتابه وبين وجه الاستطراء  
ومنها سفر وحها من البدن الذي يختاره ذو والقطن . هذه الادعه في السائل . مشروق لا فنا  
واللائين . وآین سلسله چهارم است كـ آيا روح مـ سـير دـيـاـهـ مـ حـاطـهـ اـبـنـ القـيـمـ كـفـتـهـ اـخـتـلـفـ النـاسـ فـيـ هـذـهـ فـحـالـتـ طـائـفـةـ  
موت وتنزق الموت لانها نفس وكل نفس ذات الموت قالوا وقدم دلت الاولة على انه لا يحيى الا اسد وحدة قال تعالى  
كل من عليها فان ويهي وحر بأشد واحلال والاکرام وقال كل شئ هالا وفتحه قالوا اذا كانت الملائكة  
موت فانفس الشريه اولى بالموت قالوا وقد قال اهل الاندا اتنا ثنتين فالموت الاولى هذه المشودة وهي للبدن والآخرى  
ملروح انتى قلت ومن هـ القـبـيلـ قولـ سـيرـ دـيـرـ دـالـهـ بـيـ مـ حـمـ سـ سـاغـ فـانـ وـرـ زـمـ وـسـاقـ فـانـ باـهـرـ كـ شـدـيـ  
ورد ملاقي فانه + بردار دل از هـستـيـ بيـ بـوـدـ جـهـانـ اـسـدـ بـوـدـ باـقـيـ دـيـاـقـيـ فـانـ + وـ تـرـجـمـةـ اـنـاـ بالـعـرـبـ  
وـ هـيـ لـقـنـ السـقـاهـ وـ يـقـنـ الـكـاسـ وـ النـادـيـ وـ منـ تـلـاقـيـهـ مـنـ خـلـ وـ مـنـ عـادـيـ لـاـ تـكـنـ الـدـنـ  
وـ ذـهـرـهـ لـاـ يـعـنـيـ الـحـيـعـ وـ يـعـنـيـ رـسـنـ الـطـادـيـ + بـعـدـ اـبـنـ القـيـمـ كـفـتـهـ وـ قـالـ آخـرـونـ لـاـ مـوتـ الـأـرـواحـ لـاـ نـهـاـ خـلـقـتـ لـلـبـقـاـ  
وـ اـنـ مـوتـ الـأـيـدـانـ قـالـ اوـ يـرـ عـلـىـ هـذاـ الاـحـادـيـ الدـالـهـ عـلـىـ نـعـيمـ الـأـرـواحـ وـ عـذـابـهاـ بـعـدـ المـفـارـقـةـ الـ اـنـ يـرـجـعـهاـ السـمـ الـجـادـاـ  
وـ لـوـ مـاتـ الـأـرـواحـ لـاـ قـطـعـ عـنـهاـ أـعـيـمـ وـ اـعـذـابـ وـ قـالـ تـعـالـىـ وـ لـاـ تـحـسـنـ الـذـيـ قـتـلـوـاـ فـيـ سـبـيلـ اـسـهـ اـمـوـاتـ اـبـلـ اـحـيـاءـ  
عـنـدـ بـطـورـ زـقـنـ دـرـجـيـنـ بـمـاـ اـتـاهـمـ اـسـهـ مـرـضـلـهـ فـهـذاـ مـعـقطعـ بـاـنـ اـرـواـحـمـ قـدـ فـارـقـتـ اـجـسـادـهـ وـ قـدـ ذـاقتـ  
الـمـوتـ قـالـ وـ الصـوابـ اـنـ يـقـالـ مـوتـ الـنـفـوسـ هـرـ مـفـارـقـتـهاـ لـاجـسـادـهاـ وـ خـرـ وـ جـهـاـنـهاـ فـانـ اـرـيدـ بـمـوـتـهاـ هـذـهـ الـقـدـرـهـ فـيـ هـذـهـ  
الـمـوتـ وـ اـنـ اـرـيدـ اـنـ اـتـعـدـ مـصـحـلـ وـ تـصـيـرـ عـدـ مـاحـصـنـاـ فـيـ لـاـ مـوتـ بـهـذاـ الاـعـسـابـ بـلـ هـيـ باـقـيـهـ بـعـدـ خـلـقـتـهاـ نـعـيمـ اوـ عـذـابـ  
لـهـ حـرـ حـسـتـ بـهـ النـسـوـصـ اـنـ هـاـ كـذـكـ كـذـكـ حـتـيـ يـرـدـ هـاـ السـلـىـ اـجـسـادـهاـ وـ قـلـ نـظـمـ زـ اـخـلـافـ اـحـمـدـ بـنـ حـسـيـنـ كـهـنـدـيـ فـقالـ تـنـادـعـ النـاسـ  
حتـيـ كـلاـ اـقـاقـ طـهـوـ كـلاـ عـلـىـ تـحـبـ وـ اـنـ خـلـعـتـ فـيـ التـحـبـ فـيـلـ تـخلـصـ بـنـفـسـ الـمـعـسـالـمـهـ وـ قـيلـ دـيـشـوكـ  
جـسـمـ الـيـعـ فيـ العـطـبـ الشـوبـ الـمـلـاـكـ يـرـيدـ هـمـ اـصـلـفـوـانـيـ كـلـ شـئـ الـاـلـفـ الـمـلـاـكـ اـيـ الـمـوتـ ثـمـ قـالـ اـخـلـفـوـانـهـ اـيـضاـ  
نـقـالـتـ طـائـفـ تـهـكـ الـنـفـوسـ معـ الـاـيـدـانـ فـتـشـارـكـ اـجـسـمـ فـيـهـ وـ قـيلـ بـلـ تـخـلـصـ حـالـتـ عـنـ الـمـلـاـكـ كـذـكـ اـجـمـعـ كـوـمـ بـلـ بـنـ عـدـ وـ عـظـ  
خـوـهـ سـلـكـتـ اـيـ اـلـ خـلـودـ اـيـ اـلـ بـعـاشـمـ بـرـايـ فـيـ آـفـرـيـقـاـ شـدـهـ اـيـ بـلـ كـرـ بـرـايـ بـعـادـ وـ اـمـ وـ جـارـهـ فـيـتـ زـانـ لـيـكـ نـقـلـ